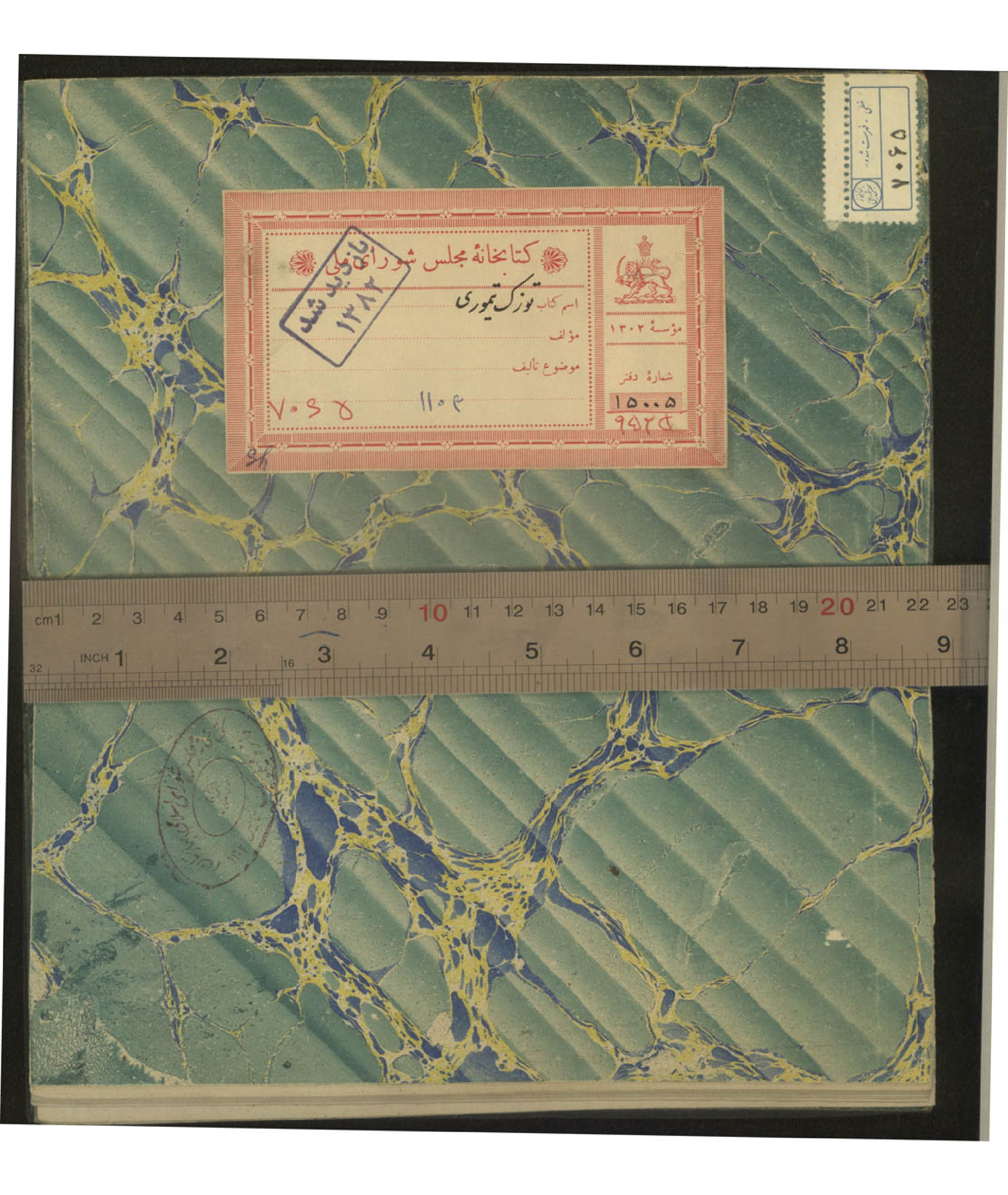
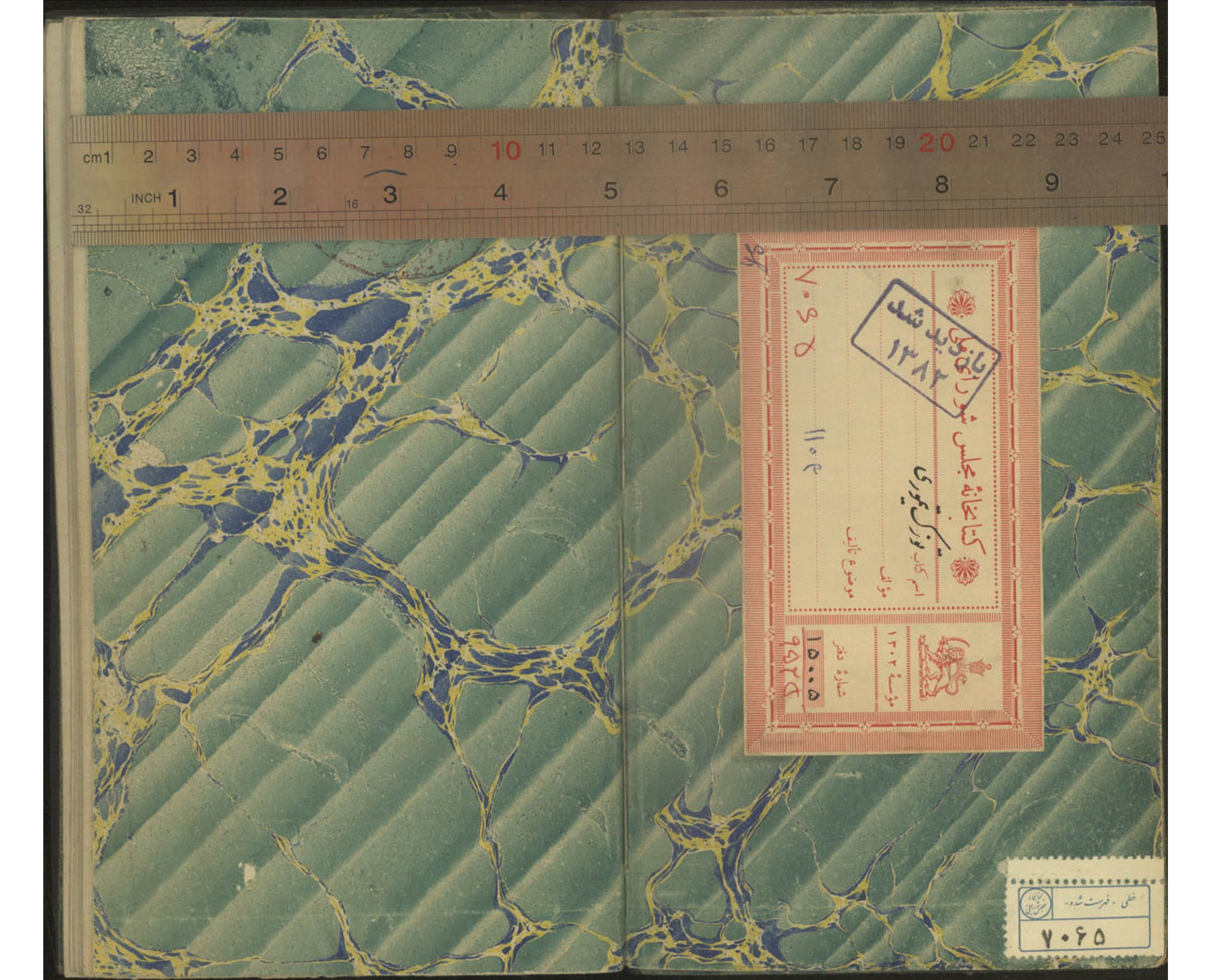
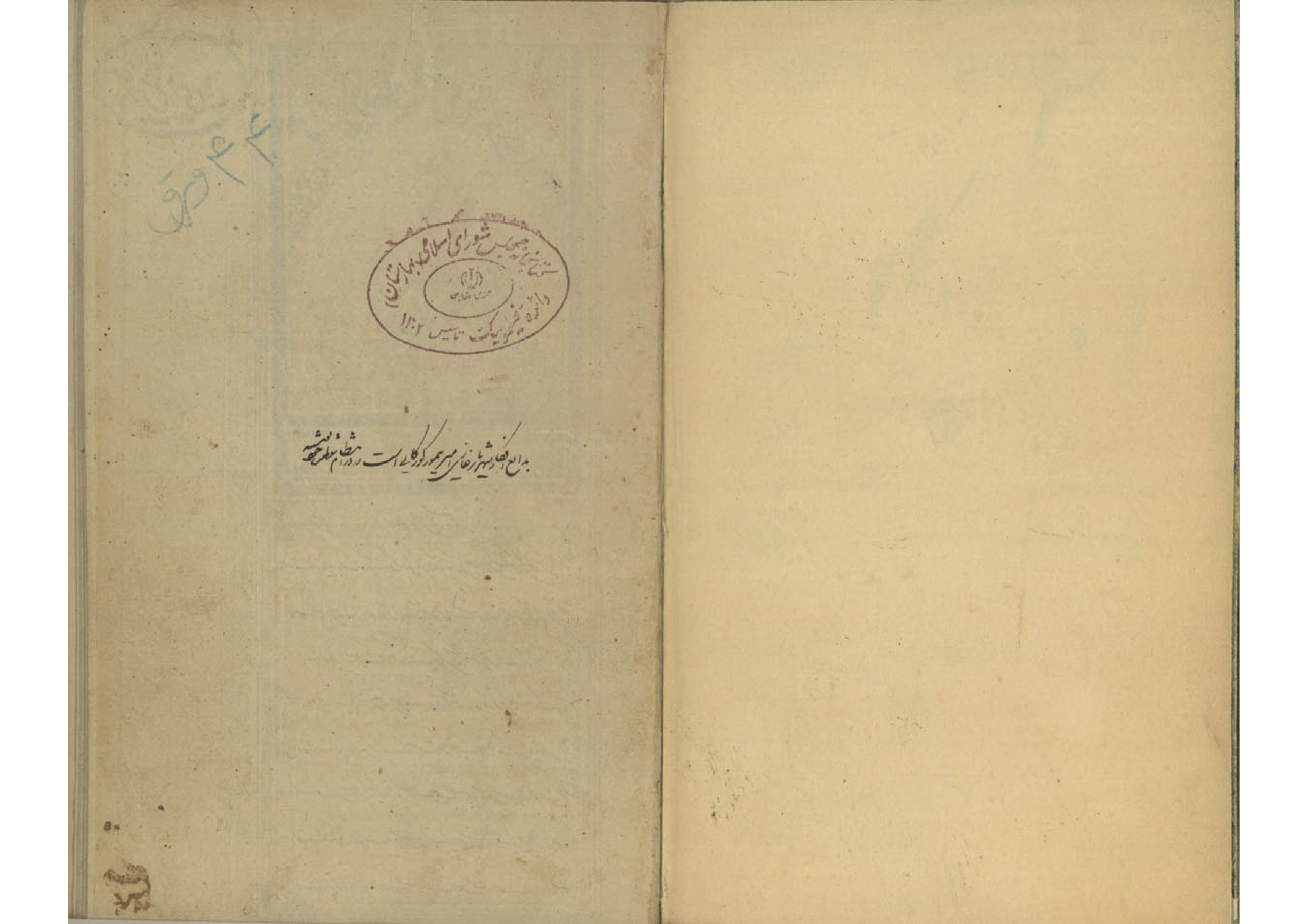

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
بازدید شد
۱۳۸۲
اسم کتاب توزک تیموری
مؤلف
موضوع تألیف
۷۰۶۵ ۱۱۰۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۵۰۰۵
۹۹۲۵
خطی - فهرست شده
۷۰۶۵



کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
۱۵۰۰۵
۷۰۶۵

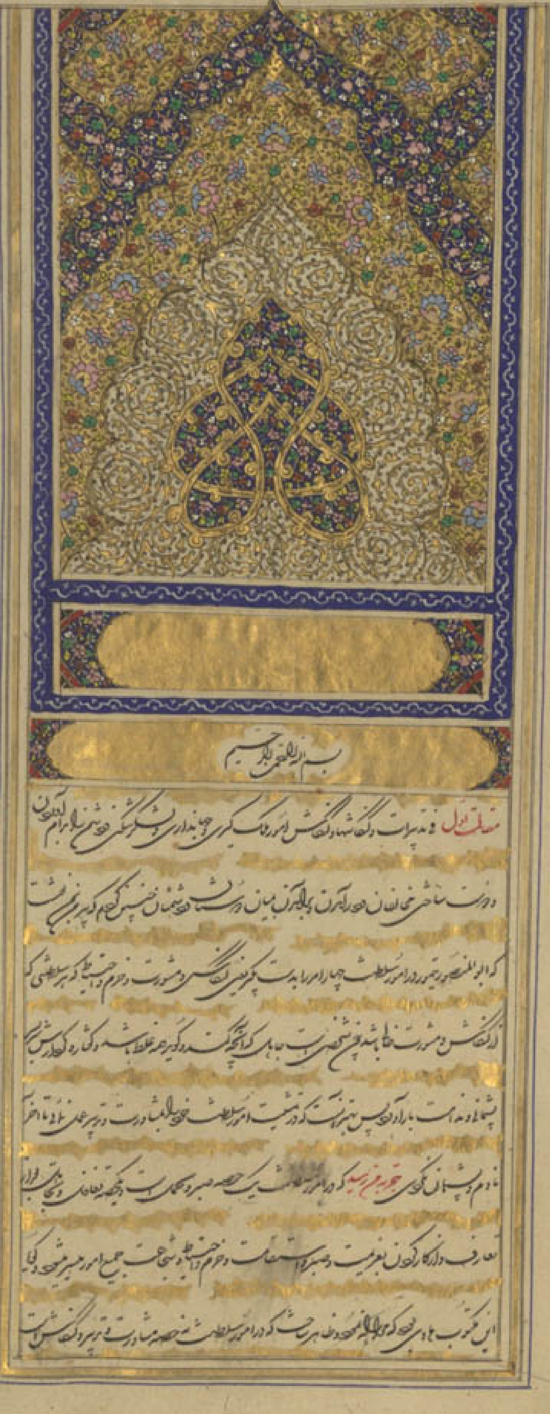

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۵۰۰۵
خطی - فهرست شده -
۷۰۶۵



بدایع افکار شهریار غازی امیر تیمور گورکانی است در نظام سلطنت نوشته



۱



مصنف اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

و ماوراء النهر انکار رسالا ملاحظه نموده شرح دادن کار بستم و اسرار هر دو نوع دوم درست و دوم ملاحظه [illegible]

و در اندیشی با تمام تدبیر بستم و در صبح [illegible] سخن کردم **تجربه دیگر** که صاحب کنگاش [illegible]

شده که اتفاق بر کار و کردار خود عازم باشند و از آن کار هیچ تجربه نکرده و اگر کنند منکسر بودن آن کردند

تجربه دیگر که کنگاش دو قسم است یا زبانی و یکی دلی [illegible] شنیدم و کنگاش [illegible] رسید [illegible]

کنگاش [illegible] صبح و جنگ [illegible] شنیدم [illegible] جنگ [illegible] صبح و اکراه [illegible]

میکردم [illegible] صبح [illegible] جنگ [illegible] شنیدم و اگر [illegible] نفع [illegible] جنگ

میکردم و هر کدام که غالب بود در نفع همان را اختیار میکردم و در کنگاش [illegible] دل [illegible] استماع آن

احتراز میکردم و در صاحب کنگاش که مضطرب باشند [illegible] کنگاش [illegible] میکردم [illegible]

سخن میکردم [illegible] شنیدم و کنگاش [illegible] رسید [illegible] ملاحظه مینمودم

اطراف صبح و ثواب [illegible] میکردم [illegible] تعلیمی [illegible] تسخیر ماوراء النهر

آب [illegible] در [illegible] طلب [illegible] در [illegible] آن

کنگاش [illegible] تعلیمات [illegible] پیشتر [illegible]

کنگاش [illegible] تعلیمات [illegible] است [illegible]

کنگاش [illegible] تعلیمات [illegible] شدم [illegible]

از کنگاش [illegible] تعلیمات [illegible] علیه السلام

[illegible] کنگاش [illegible] بودند [illegible]

[illegible] تجربه [illegible] است [illegible]

[illegible] تعلیمات [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible]

[illegible] تعلیمات [illegible] مصحف [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] قرآن مجید عمل نمودم **کنگاش اول** که در دیدن تعلیمات [illegible]

[illegible] تعلیمات [illegible]

[illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible]

ماوراء النهر [illegible] تعلیمات [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ماوراء النهر [illegible] تعلیمات [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible]

[illegible] تعلیمات [illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] ماوراء النهر [illegible]

ساخت و حاجی محمود ... ولایت بدخشان نصیب گشت و چون این خبر به امرا رسید علم مخالفت

برافراخته مراجعت نمودند و در این وقت ... خواجه کرد ... [illegible]

کرده ... شده و ... در این وقت خبر رسید که امرای ... در دشت قبچاق علم

مخالفت برافراشته ... مضطرب ... ترکستان ... طرف دشت ... نهاد

و ماوراءالنهر را ... گذاشت و در این باب ... [illegible]

گذاشت و ... ولایت ماوراءالنهر ... جیحون ... ترکستان ... [illegible]

سلطنت ... رسید ... ترکستان که در عهد آن

سلطنت ... ماوراءالنهر ... [illegible]

حکومت ماوراءالنهر ... خواجه ... سپهسالار ... [illegible]

... [illegible]

و بعضی ... ماوراءالنهر ... خواجه

از سلطنت ... [illegible]

... خواجه ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... الحق ... آدم ... [illegible]

... [illegible]

... ماوراءالنهر ... [illegible]

... [illegible]

... سلطان ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ماوراءالنهر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ایشان را از [illegible] جواب [illegible] معروف داشتم و در طلب کمک [illegible] ایشان

گفتم که اگر برادر یکی از [illegible] فتح [illegible] از صحبت [illegible] ایشان

حاصل آید ما و همگی شصت سوار [illegible] فتح و نصرت [illegible] عقب [illegible]

که بعد از [illegible] شصت سوار [illegible] با امیر حسین [illegible]

[illegible] شدم [illegible] کنگاش [illegible]

از شصت نفر [illegible] خواجه [illegible]

چه رسید [illegible] صاحب اختیار [illegible] و این فتح [illegible]

چشم امید [illegible] **کنگاش سیم** که در اصلاح سلطنت خود کردم این بود که در آن وقت [illegible]

متحد شده و اساس سلطنت فراهم [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] سوار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنگاش کردم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] یک پیک رفته [illegible] با شاه [illegible]

شده [illegible]

[illegible] از

[illegible] جواب [illegible] امیر حسین [illegible]

برادر [illegible] کردم [illegible] امیر [illegible]

[illegible] برادر [illegible]

کنگاش چهارم که در اوایل سلطنت خود کردم این بود که چون شصت سوار [illegible] کنگاش کردم که

اگر در [illegible] برادر [illegible]

[illegible] صلاح [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] بجانب [illegible] شدم و در راه

مبارک شاه [illegible]

[illegible] مبارک شاه

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] کنگاش کردم [illegible] کنگاش [illegible]

که متوجه طرف سمرقند شوم و شما با سیف الدین در موضع ... متفق سازم و خود بجلادت سمرقند رفته میان

ایل و الوس در آمده ... با خود متفق سازم و لشکری جمع ساخته ... طلب داشته لشکر جمع و

الوس جواب ده در چشم و مملکت ماوراءالنهر را مسخر سازم و ... این کنگاش در مرتبه پسندیده و در این

کنگاش خواندند ظاهر شدم و این ... کس از ... را با خود متفق و بجای ... آقا و امیر ... امیر حسین

پنهانه در اثنای ... گذاشتم و متوجه سمرقند شدم و چونکه ... پانزده سوار ... در راه ... شده و از

... مبارک شاه ... و ... امرا ... بیان ... که ... و ... سوار ... با خود

متفق ساختم که ... در سمرقند ... سلطنت ... بر ... خود ... شب ... داخل سمرقند

و ... قتلغ ... آغا ... خود ... شب ... و ... در ... و ... در ... شب روز

پنهان ... که ... از ... اطلاع ... یک ... پیاده

که در شهر ... شب از سمرقند ... بطرف ... و جمعی از پیادگان ...

... و در ... راه ... از ... گذشتم و پیادگان ... سوار ... جمع

... امیر ... نمودم و در ... امیر ... مبارک شاه ... حسین

... که ... لشکر ... شده ... و بهرام جلایر با افواج خود

... و ملازمت ... هزار سوار ... جمع ... و ... کنگاش کرده ...

... و در ... کنگاش پنجم که در ایام خروج خود کردم این بود که چون ...

زمین ... شدم ... رسیده ... بجهت ... جهت ... بجانب ...

و ... رفتم ... و ... سپاه ... که ... جمع ... و ... سوار ... کنجک ...

جمع ... که ... کنگاش کردم که ... از ... و ...

رسید ... و ... طلب ... که ... دشمنان ... ظفر ... کوه ... سمرقند ...

اگر ... دشمنان ... کنگاش ...

... دادم ... سمرقند ...

... امیر ... کنگاش ...

کند ... سپاه ...

کرده ...

...

بر ... کنگاش ششم که در وقت خروج

... کنگاش ...

... ماوراءالنهر ... کنگاش ...

...

...

از مطلع ساعت عجایب که بستان باغ جهت نمودم و در اثنای راه صدقی برلاس که از اولاد [illegible] بود

که بطلب من برگشته میگشت با پانزده سوار ملحق شده من از آن دیار لشکر گرفتم و در این

ایام [illegible] رسیدم و چون پس [illegible] راه [illegible] خبر رسید که [illegible]

[illegible] خبر یافتم که [illegible] بهادر [illegible] سوار لشکر [illegible]

همراه شده [illegible] امیر [illegible] لشکر [illegible] آوردم [illegible]

[illegible] متوجه [illegible] شدم [illegible] رسیده [illegible]

نمودم [illegible] سوار شدم و در آن [illegible] و در میان [illegible] بهادر [illegible]

گرد لشکر [illegible] آمده [illegible] شب [illegible] داشتم و چون صبح شد باز مشغول

شدم و [illegible] مشغول شدم و در اثنای [illegible]

[illegible] که مرا [illegible] فارغ گشته [illegible]

شده که [illegible] سوار شده [illegible] در آمدم [illegible]

ایشان [illegible] سوار [illegible] ایشان پرسیدم که بهادران [illegible]

[illegible] امیر [illegible] که بطلب امیر [illegible] کردم [illegible] ایشان [illegible]

که [illegible] امیر [illegible] خود [illegible] راه [illegible]

مرا با امیر [illegible] ایشان [illegible] حکم [illegible] ایشان سر فوج [illegible]

فوج اول تغلق خواجه برلاس بود سردار فوج دوم امیر سیف الدین بود سردار فوج سیم توکل بهادر بود

چون نظر ایشان بر من افتاد [illegible] شده از اسب پیاده شدند و [illegible] رکاب مرا بوسیدند من هم از اسب

فرود آمده هر یک را در بغل گرفتم و دستار خود را بر سر تغلق خواجه نهادم و کمربند خود را [illegible]

[illegible] امیر سیف الدین بستم و قبای خود را [illegible] توکل بهادر پوشانیدم و ایشان [illegible]

[illegible] وقت نماز [illegible] رسیده [illegible] سوار شده [illegible] منزل نمودیم و مجلس ساخته طوی [illegible]

و روز دیگر [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] بیلاقش [illegible] که در ایام [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با سه سوار دیگر [illegible] کردم که از آب [illegible] گذشته [illegible] لشکر چغتای [illegible] ساعت

[illegible] بعد از چهار روز [illegible] خبر رسانیده که لشکر [illegible] رسیده [illegible] و غارت مشغول‌اند چون خبر

خبر رسید [illegible] بجانب [illegible] مشغول [illegible] در دره [illegible]

و قلعه [illegible] لشکر [illegible] چون [illegible] رسیده [illegible] آب چون [illegible]

خبر [illegible] رسیده [illegible] افواج [illegible] خبر رسید که [illegible]

و [illegible] لشکر [illegible]

شده [illegible] لشکر [illegible] رسیده [illegible]

رسیده ایشان [illegible] رسیده [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] خبر رسید که لشکر [illegible] رسیده [illegible]

[illegible] افواج [illegible] ایشان [illegible] آب در میانه لشکر ایشان و لشکر [illegible]

[illegible] آب [illegible]

و ایشان [illegible] لشکر [illegible] کردم [illegible]

[illegible] افواج [illegible] کردم **[illegible]**

که در لشکر [illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible] چشم [illegible]

با لشکر [illegible] سلطنت خروج کرده [illegible]

نشان [illegible] سلطنت [illegible] شدم که [illegible] گشته [illegible] عزیمت [illegible] شدم

[illegible] کردم [illegible] شده [illegible] لشکر [illegible] کردم که [illegible] افواج [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] شده [illegible] افواج [illegible]

[illegible] در [illegible] لشکر [illegible] جانب [illegible]

[illegible] چشم [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] **[illegible]** که در [illegible] سلطنت [illegible] لشکر [illegible] خروج

[illegible] کردم [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] کرده [illegible]

[illegible] چشم [illegible] رسید [illegible]

لشکر [illegible] آب چون رسیدم [illegible]

[illegible] آب چون [illegible]

[illegible] افواج [illegible] شده [illegible]

[illegible] رسیده [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] آب [illegible]

چون [illegible] رسیده [illegible]

اب انجو چهار روزه [illegible] لشکر جته نشستم [illegible] رجعت کرده [illegible] از آب گذشته در [illegible]

فرود آمدم و جمعی از اعقاب ایشان فرستادم **کنگاش دوم** که در استحکام سلطنت خود کردم این بود که لشکر جته [illegible]

مصلحت کار خود را در این دیدم [illegible] ولایت جتان [illegible] سلطنت خود را علاج [illegible] از [illegible]

که [illegible] در صبح [illegible] کردم [illegible] در [illegible]

[illegible] کنگاش در این [illegible] جتان [illegible] رسیدم [illegible]

[illegible] جمع [illegible] لشکر [illegible] جتان

رسید [illegible] کنگاش [illegible] دیدم [illegible] لشکر [illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible] کنگاش [illegible] دیدم [illegible] ولایت جتان [illegible]

جتان [illegible] **کنگاش** که در رواج سلطنت خود کردم این بود که [illegible] جتان [illegible]

[illegible] رسیدم [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] تیمور [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] کنگاش [illegible]

که عقب [illegible] لشکر [illegible] کنگاش [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] جمعی [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

رسید [illegible] ایشان [illegible] امیر [illegible]

کنگاش که در باب [illegible] لشکر [illegible] امیر [illegible] امیر سلیمان و امیر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] در مقام [illegible] سلطنت طلب [illegible]

[illegible] صحبت [illegible] در [illegible]

و مملکت [illegible] از ملک و ولایت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شده [illegible]

[illegible] لشکر [illegible] ایشان [illegible] کنگاش

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] صبح [illegible]

ایشان مشغول بودیم [illegible] سنگین که نزول ایاس خلیفه [illegible]

بودم [illegible] ایلگنکش گفتم که [illegible] جنگ [illegible] لشکر [illegible] ایاس [illegible]

[illegible] دادم و ایلگنکش گفتم که اگر [illegible] در علاج آن محتاج [illegible] گفتم

در حین [illegible] دشت [illegible] محتاج [illegible] ایلگنکش [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ایلگنکش که [illegible] لشکر [illegible] ایاس خلیفه [illegible] لشکر ایاس خلیفه [illegible]

[illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible] گذشته [illegible]

ایاس خلیفه [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] لشکر ایاس خلیفه [illegible]

[illegible] صلوات [illegible] در میان [illegible]

[illegible] صبح صادق طلوع [illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible] فوج فوج [illegible]

حکم [illegible] ایلگنکش [illegible]

[illegible] ایلگنکش [illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible]

[illegible] ایلگنکش ایشان [illegible] ایلگنکش [illegible]

[illegible] چون لشکر [illegible]

[illegible] و چون شب شده [illegible]

[illegible] ایلگنکش [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] ایلگنکش [illegible] صبح [illegible]

[illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible]

[illegible] طلوع آفتاب [illegible] لشکر [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] چون لشکر [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] ایاس خلیفه [illegible] ایاس خلیفه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایلگنکش [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

ملاذ گشته و در این گیرودار ایلغار روی نهاده بود اما چون در مقام تفحص و جستجو فتح مسجد و سیورغال که به
بر تخت سلطنت ماوراء النهر متمکن شود و چون میرزا ابو بکر در سمرقند بود خبر این واقعه شنید بهم قسم داده بود بدو عهود
گرده خلاف ورزید که در صدد آن بود که مصحف مجید در میان آورده قسم خورده ناقض عهود شد با پسر گرفتار کرده
شیخ محمد پسر امیر پیر شاه سمرقند بود امیر کلاه سید احمد در سر آن اتفاق بود و بعد از آن لشکر مطیع
خود گردانید و ولایت سمرقند خاص او شد به اندک فرصتی آن جماعت را از ولایت برانداخته و در شهر نشستن لشکر
که خود را در سلک منسوبان او آورند ... و در آن وقت ... امیر ... بود ... در آمد و در آن
باب هیچ ... و گفت ... ... در ولایت ... و ... آن ... انجام ... بخش ... ما
با جمعی از نوکران ... بیرون آمد و ... چون ... که ... خلیفه ... الارض و ... سکون
گرفته در مطبخ ... احوال ... شده ... که ... بود ... و در آن ... امیر
... بر آن ... شیخ محمد پسر امیر پیر شاه ... چون ... بود
... و ... اسباب ... و ... ولایت ...
... و ... که ولایت ... متصرف ... که ... و ...
... خروج کرده ... میرزا ... سمرقند ... میرزا ... شد
... سلطنت ... امیر حسین ... امیر ... میرزا ... ابراهیم ... و
که ... ولایت ... متصرف شده ... مخالف ... ولایت ...

و در این سال از کردستان ... که ولایت ... متصرف شده ... مخالف ... برادر ...
... و ایشان ... ولایت ... جمع ... ولایت ...
متصرف شده ... ولایت ... متصرف شده و ...
امیر ... ولایت ... متصرف شده ... و ... گشته ...
... که ... امیر ... شده ... ولایت ...
... و ... متصرف ... و ... شد ...
... از ... و ... امیر ... و ... ولایت ...
... امیر حسین ... امیر حسین ... و ...
... مخالف ... و ... از ... مطالب
... قلعه ... بالا ... امیر ... قلعه ... و ...
و در مقام ... سلطنت ... قلعه ... بالا ...
... قلعه ... که ... قلعه ... امیر ...
... و ... و ... خراسان ...
... خراسان ... قلعه ... جمع ... ولایت ...
قلعه ... که ... امیر ... خراسان ...

[illegible] ده هزار سوار [illegible] امرای خراسان [illegible]

[illegible] کنار آب [illegible]

[illegible] امیر [illegible] کنار آب [illegible]

چون [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] چون [illegible]

[illegible] قلعه

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

چون [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

برادر امیر حسین معروف این بیت را فرمود بیت صاحب نکوئی مرغ [illegible] باز دام گرفته‌اند ؛ که گوهر [illegible] گشته‌اند ؛

[illegible] امیر حسین رسید [illegible] و متنفر شده و [illegible] خواست که [illegible] و ملازمان [illegible] و [illegible]

[illegible] در یک ساعت [illegible] تفویض [illegible] امیر حسین [illegible] که [illegible] لشکر [illegible] الیاس خواجه اوغلان

النهر [illegible] ولایت [illegible] که [illegible] بعضی افواج [illegible] در قلعه‌ها [illegible] ماوراء النهر [illegible] افواج

[illegible] در [illegible] و [illegible] رسید که [illegible] در قلعه‌ها

[illegible] شده [illegible] که افواج [illegible] بعضی [illegible] الیاس خواجه [illegible]

[illegible] سلیم [illegible] که [illegible] گرفته [illegible] چون [illegible] الیاس خواجه

[illegible] رسید که [illegible] افواج [illegible] شده [illegible] ساحت [illegible] ماوراء النهر [illegible]

[illegible] که [illegible] ملک [illegible] شده [illegible] ولایت [illegible]

[illegible] امیر حسین [illegible] و [illegible] استقلال [illegible]

استقلال امیر حسین [illegible] که [illegible] و [illegible] امیر [illegible]

که در [illegible] رسید [illegible] ماوراء النهر [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] رسید [illegible] غالب [illegible]

در آن وقت [illegible] که [illegible] شده [illegible] حاکم [illegible]

[illegible] در [illegible] چون [illegible] در [illegible] شد

و [illegible] که [illegible] چون [illegible] و [illegible] امیر حسین

[illegible] که [illegible] شده [illegible] امیر حسین [illegible]

امیر حسین [illegible] و [illegible] شده [illegible] که [illegible]

که [illegible] شده [illegible] و [illegible] امیر حسین

[illegible] و [illegible] امیر حسین [illegible] و [illegible] شده [illegible]

[illegible] که [illegible] حاکم [illegible] شده [illegible] که امیر حسین [illegible]

[illegible] در [illegible] لشکر [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] شجاعت [illegible] شده [illegible]

در مقام [illegible] و [illegible] که [illegible] **[illegible]** که [illegible]

خراسان [illegible] امیر حسین [illegible]

[illegible] رسید که حاکم [illegible] در مقام [illegible]

[illegible] در [illegible] خراسان [illegible] سمرقند

[illegible] رسید [illegible] غیاث الدین [illegible]

[illegible] که [illegible] گشته [illegible]

[illegible] ملک غیاث الدین [illegible]

[illegible] ملک خراسان [illegible]

[illegible] ملک خراسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کیلان [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کیلان [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible] عراق [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] عراق [illegible]

[illegible] شاه منصور [illegible]

[illegible]

[illegible]

از طلائی لشکر را شنید و وحشت و خوف با لشکری بیشتر از شیر و روز عید بجنگ باز بر گشته لشکریان نیز بسیار گرسنه و تشنه و خسته

تقتمش نیز از سر دوده سرداران و امرای فوج دل بجانب جنگ نهاده تا که فرزندان و برادران نامزد و چند بار رجال

سپاه را نموده و از طرف علم دار تقتمش نیز بر یساق که الگش حسین فوج دیگر بنیاد کرد در پیکار

شد به بهره صف علم داده و علم را سرنگون ساخته و چون خبر باز از قلب فرزندان تمیم امرای او زبان رسیده که

دل قوی گشته دل نهاده جنگ شد و امیرزاده ابابکر با پنج هزار سوار حمله اول ساختم و چون تقتمش قتال

و جدال پیوسته شد امر کردم که خیمه بر پا ساختند و بطبخ طعام مشغول شدند و از طرف علم تقتمش نیز سرنگون شد و تقتمش

شکست یافته رکاب و گشته خان الوس جوجی را بیاد غارت داد پس مبرکه و از الگش که در تسخیر دار السلام

بغداد و عراق عرب کردم این بود که از انکه عراق عجم و فارس را مسخر ساختم و از طرف نکرد قطب

دار القطب پیری رسید که حکمران عراق عرب عجم عراق را تمیز از آن کرد و الگش در تسخیر بغداد چنین کردم

که اول ایلچی نزد سلطان احمد جلایر دار السلام را فرستاده شجاعت و معاش سلطان احمد را امتحان کرده و لشکر را

مستعد نمودم و ایلچی بغداد رفته بر عرضه داشت که سلطان احمد را چه گونه دیدم در چشم داشته در تجربه

ما بنیاد ایلچی نموده اعتبار کردم و چون مرا به استعمال نمودم بغداد رسیدم و سلطان احمد جلایر قرار را قصد راه

طرف کرد الگش و دار السلام بر او مسخر گشت الگش که در استعمال تقتمش کردم این بود که چون الوس

جوجی را بغارت داده و شکست یافته بود در وقت که لشکری گران ارد او در سینه شیر ظفر به

ملازمت آورد بیچاره در سینه گاه رفته و خانه کوچ بر عراقی مسخر ساخته بودم در استعمال و بیر جان

الگش کردم که با لشکرهای قرار انداز داده و در سینه بر شیر قچاق و آنچه را در خود لشکر خود افتادخ لشکر بازیها

دست سنگ راه ما باز بسته باشم و بخبر لشکر آتی را بجای بنهم واز آب تحمید و بجزم نموده با ایلی والوس رفت

بر اطراف و نشر کرد کوچ را که بر زنه کرده از بگیر حرافه باقیه و در سینه مخفی داشته و خرابی بر دشت قچاق رسیدم و

ما با قصاری زمین ساکن شدم و آمین الوس جوجی را که راه ما ملتف و مسدود کرده جواب و ساحلی نا چشم ولایت

والوس و قصار زمین فتح بخشم و ملک را مسخر ساختم مظفر و منصور مراجعت نمودم الگش که در تسخیر هندوستان

کردم این بود که اول سپاهی فوج را در دار الخراب دار الگش چو انسان امیر پیر محمد را جهانگیر کفت که این ملک

هند را اگر ام الدار بخت عالم گیر شوم و امیر پیر محمد سلطان گفت هند را مسخر کنم هندوستان سلاح دار بهادت اول

دنیا با درم جنگجو دو چشم باید سرم سپاه و سلاح و الات فیلان آدم کشد امیر سلیمان سلطان چنین گفت که چون هند را اگر مسخر

تسخیر کنم و کرو حرمت کوهیم امیرزاده شاهرخ گفت که در کوه وادی ترک بلاد روم کوچ پادشاه عظیم است بعد که لذا کوچ

آب این بیابان تسخیر هند پادشاه هند را لقب سکندر پادشاه روم را قیصر مسخر است و پادشاه ختا و چین و دیار

فغفور می‌نامند و پادشاه ترکستان با لقب سکندر و پادشاه ایران و توران را شاهنشاه می‌گویند و حکم شاهنشاه

پیشه روی ملک هندوستان بوده و چون ایران و توران زمینی در تصرف ماست لازم است که هندوستان را

مسخر کنیم و امرا الکسیر دیگر چون هند را مسخر کنیم اگر دو دست و مال و نصیب شود و اولاد و احفاد و مال از کفر

بدر آید و هندوستان که بود و چون بر دوست تسخیر هند که بسته نمی‌گویم که یکسان زمین گل خود را چو بیم و در

ایشان گم کرده دیگری بکشایم و بیم دارد دو فرخ حجت مال چنگ بزرگ بر ما آنچه لشکری ما الکم گفت که این علم اسلام آن

بر قبول کردم چون از مصحف مجید فال گشادم این آیه کریمه آمد که یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین [illegible]

مضمون آیه را با احوال [illegible] کردم [illegible] و در اول [illegible]

[illegible] کنگاش کردم [illegible] امارت [illegible] و افواج [illegible]

ایشان [illegible] دارم چون [illegible] کردم [illegible]

[illegible] کنگاش کردم [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible] ملک الملوک [illegible]

[illegible] کردم [illegible] امیر [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] سلطان محمود خان [illegible]

دیگر امرا [illegible] کشمیر [illegible]

[illegible] شدم و چون [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] شدم و در [illegible]

[illegible] شدم و کنگاش [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در برابر [illegible] ملک محمد [illegible] لشکر [illegible] داد و فریاد کرده [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک محمد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible] کنگاش کردم [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] ملک الملوک [illegible]

[illegible] کنگاش [illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۹

طغیان که چنین بپایان رسید کنگاش کردم که اگر در دفع و رفع ایشان اهمال نمایم سپاه ضعف [illegible] دیار

طغیان در آینه در رفع ایشان سرعت بکار بردم و سپاهیان را که از بیلاق رسیده اند تجهیز نمودم و راه شام گرفتم

کس خواهم که با [illegible] پیش باشند و هر کس [illegible] با ایشان همراه [illegible] خوانین و قلعه ها روانه ساختم و کسان دیگر

گیلان و مازندران و فارس [illegible] صادر کردم که تهیه سپاه نمایند و در حوالی اصفهان آیند و لشکر ظفر اثر

شوند کنگاش کردم که کوتوالان [illegible] هر ملک را متفرق ساختم چنانچه بعضی کوتوالان خراسان و فارس

بمازندران و [illegible] فرستادم و [illegible] آن ممالک را از مخالف ایشان پاک ساختم و تسخیر قلاع که جبال عالی

[illegible] منصرف نمودم و [illegible] قلاع [illegible] در [illegible] کردم و [illegible] حصاری [illegible] و [illegible]

[illegible] و ایران توران و [illegible] و [illegible] و قلاع کوهستان

[illegible] شام و [illegible] که در قلعه [illegible] تسخیر کردم

[illegible] و [illegible] تسخیر قلاع [illegible] شدم و [illegible] تسخیر

[illegible] قلاع جمع شد [illegible] تسخیر حلب و حمص [illegible] مملکت را مفتوح ساختم [illegible]

[illegible] تسخیر ممالک مصر و شام [illegible] کنگاش که در فتح ساحلی مصر و شام کردم این بود که چون [illegible] و [illegible]

[illegible] قیصر رسید که [illegible] و قلاع [illegible] مستخر کردم و لشکر [illegible] در قلاع [illegible] ایل [illegible]

[illegible] که دیدم [illegible] در [illegible] و اطراف و اکناف را گرفته [illegible] لشکر [illegible] پیاده [illegible]

[illegible] قرار داده [illegible] قیصر [illegible] رسیده بود و [illegible] و [illegible]

۷۱

[illegible] قیصر [illegible] و اطراف و اکناف [illegible] در آن [illegible] مصر و شام را [illegible]

[illegible] کنگاش کردم که [illegible] لشکر [illegible] فوج ساختم [illegible] در پرده [illegible] کنگاش

خواستم [illegible] کنگاش [illegible] جنگ [illegible] کردم [illegible] صلاح [illegible]

قیصر را [illegible] مکتوب [illegible] نوشتم خلاصه مضمونش آنکه [illegible] زمین و آسمان

[illegible] ممالک [illegible] اقلیم [illegible] حکام عالم [illegible] اطاعت [illegible] کنگاش

[illegible] تو [illegible] کرده [illegible] جهان [illegible]

[illegible] که [illegible] حال [illegible] کردم [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] کردم [illegible]

سپهدار [illegible] و [illegible] فتح [illegible]

آنچه در پرده [illegible] بعضی [illegible] شد [illegible] مکتوب [illegible]

فرستادم کنگاش [illegible] قیصر [illegible] ملک شام [illegible] حلب و حمص [illegible]

شدم و [illegible] حلب رسیدم [illegible] و [illegible] فتح [illegible] رسیدن [illegible]

شده [illegible] کردم که [illegible] مصر و شام [illegible] فتح [illegible]

و من در [illegible] رسیده [illegible] مسخر ساختم کنگاش که در تسخیر [illegible] روم و شکست [illegible] قیصر کردم این بود

که چون [illegible] مسخر کرده [illegible] شام [illegible] ایلدرم

با جواب نامه ایلدرم بایزید از جهت [illegible] که [illegible] شد که مصر [illegible] شام بقیصر رسید [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] بیان [illegible] و [illegible] دمشق و ولایت شام [illegible] مصر [illegible] نمودم و [illegible]
[illegible] آذربایجان متوجه شدم [illegible] قیصر [illegible] معصوم [illegible] ظاهر [illegible] بجانب تبریز روانه شدم
[illegible] امرا [illegible] با افواج [illegible] بر [illegible] شام و سلطان احمد [illegible] امیر [illegible]
با اسباب قلعه داری [illegible] جمعیت سپاه [illegible] شهر و قلعه [illegible] امیرزادگان [illegible] رسید
شهر را محاصره کردند و کار بجنگ انجامید [illegible] عرصه [illegible] کردند و من [illegible] در این [illegible] قلعه
شهر [illegible] را مستخلص [illegible] از جهت [illegible] سلطان [illegible] و [illegible]
سپاه [illegible] جشم [illegible] محاصره [illegible] چند روز گذشته قلعه و شهر [illegible] و فتح قلعه دار
در آب [illegible] شده و [illegible] دار [illegible] که جمیع [illegible] شهر [illegible]
قلعه و عمارات شهر را [illegible] بار [illegible] آذربایجان [illegible] جانب [illegible]
داشتم و چند [illegible] احمد [illegible] قیصر افواج بر بلاد حلب و
حمص و دیار بکر تعیین نموده [illegible] قیصر [illegible] و [illegible]
[illegible] و در این وقت [illegible] از [illegible]
خواسته [illegible] شده [illegible] قیصر [illegible] پیدار [illegible]
[illegible] طلب داشتم [illegible] کرده [illegible] قیصر [illegible] شدم و چون

لشکر [illegible] جمع [illegible] در ماه رجب سنه هشتصد و چهار هجری از آذربایجان بعزم روم قیصر [illegible] شدم و [illegible] افواج [illegible]
[illegible] روم [illegible] و [illegible] که [illegible] و آب و علف را ملاحظه [illegible]
شدم و قیصر با چهار صد هزار [illegible] مرتب [illegible] و جنگ [illegible] فتح کردم و قیصر را
لشکر [illegible] که [illegible] نظم و نسق [illegible] تزوکات
[illegible] که [illegible] و [illegible] جهان [illegible] را [illegible] و لشکر [illegible] داشتم
[illegible] سلطنت و مملکت داری [illegible] سلطنت
تزوکات [illegible] جمیع [illegible] سلطنت [illegible]
دولت و سلطنت [illegible] و [illegible] محمدی [illegible]
[illegible] آل [illegible] اسلام [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] دولت و سلطنت [illegible] و [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] بر ممالک [illegible] که [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] و ملک [illegible] داری [illegible] سلطنت [illegible]
و جهان [illegible] دولت و سلطنت [illegible]
[illegible] دولت و سلطنت [illegible] اول این [illegible] دین [illegible] محمد مصطفی
[illegible] و آله [illegible] جهت [illegible] دین اسلام نمودم در [illegible] حال

سپاهی و رعیت نگاه داشتم دوم آنکه با جمعیت و انبوه و طنطنه ملک گیری و جهانداری که بلوازم آن درست

و سلطنت خود را بر ایشان استوار و محکم [illegible] از اسباب آن آراسته ساختم سیوم آنکه بتدبیر درست و کنکاش

و تدبیر درست و حزم و احتیاط با جهان گشتم و ملکها را مسخر خود ساختم و دایره سلطنت خود را باعتبار او درست و محکم

و تقاضی اندیشی نمودم و بر دوستان و دشمنان مدارا نمودم چهارم بتوره و تزوک کارخانه سلطنت خود را بند و بست

نمودم و بتوره و تزوک خود را بر سر جای خود نگاه داشتم که امرا و وزرا و سپاهی و رعیت از مرتبه خود [illegible]

نمود و هر یک حافظ مرتبه خویش بودند پنجم امرا و سپاهی خود را امیدوار داشتم و ایشان را بزر و زیور خوشدل داشتم

و در بزمها راه دادم و در رزمها جان فشانی که کردند و درم و دینار از ایشان دریغ نداشتم و تجربه کارها که

ایشان بمحنت و مشقت اندوخته [illegible] داشتم و در ترتیب ایشان سعی نمودم تا آنکه ببازوی مردی و مردانگی [illegible]

امرا و سپهسالاران دولت شدند و بضرب شمشیر بجنگ گاه بیست و هفت پادشاه را مسخر ساختم و در ممالک ایران و توران

و روم و مغرب و شام و مصر و عراق عرب و عجم و مازندران و گیلانات و شیروانات و آذربایجان و فارس

و خراسان و دشت جته و دشت قپچاق و خوارزم و ختن و کابلستان و باختر زمین و هندوستان پادشاه شدم

و در ملکها متمکن گشتم و چون جامه سلطنت در پوشیدم از راحت و آسودن بر بستر راحت چشم پوشیدم

از دوازده سالگی سفرها کردم و محنتها کشیدم و تدبیرها کردم و فوجها شکستم و از امرا و سپاه نفاقها دیدم و سخنان

ناخوش شنیدم و تحمل و تغافل و [illegible] گذرانیدم و بذات خود شمشیرها زدم تا آنکه بولایات و ممالک سلط

شدم و نام آور گشتم ششم بعدالت و انصاف خلق را از [illegible] نگاه داشتم و بر گناهکار و بیگناه رحم کردم

و حکم بحق و عدالت کردم و باحسان و دلداری مردم خاص و عام را [illegible] و انصاف سپاه و رعیت

را در میان امید و بیم نگاه داشتم و بر رعایا و زیردستان ترحم کردم و بسپاه انعام دادم و داد مظلومان از ظالمان

گرفتم و [illegible] بموافق شرع در میان محکمه حکم کردم و [illegible] دیگری را ماخوذ نداشتم و [illegible]

و [illegible] و در کار [illegible] و اعزاز ایشان نمودم و [illegible]

افزودم و بر کردارهای ایشان قلم [illegible] کشیدم و با ایشان سلوک نمودم که اگر [illegible] در خاطر ایشان [illegible]

هفتم سادات و علما و مشایخ و عقلا و محدثین و [illegible] و اهل [illegible] را برگزیده معزز داشتم و تعظیم

و احترام ایشان نمودم و ارباب شجاعت را دوست داشتم چه [illegible] و با علما و فضلا صحبت

داشتم و [illegible] از ایشان در هر باب [illegible] که ایشان [illegible]

کردم و فقرا و مظلومان را [illegible] داشتم و ایشان را [illegible] و اشرار و مفسدان و ظالمان و ارباب

غرض [illegible] که در [illegible] و فساد میکردند [illegible]

اخراج کردم [illegible] سپاه

[illegible] در ملک [illegible] خلق و [illegible] رعیت و اشرار و مفسد و

ظالمان و ارباب غرض [illegible] را در مجلس خود راه ندادم و سخن ایشان عمل نکردم و [illegible]

سخن کس نشنیدم [illegible] ایشان را [illegible] هشتم

[illegible] کردم [illegible] شدم [illegible]

است از آن کار بازمانده داشتم و در گفتار خود صادق بوده‌ام و در مجالس حرف نگفتم که از ... و مستحاضر و
پس کار سپاه و رعیت را یکی کردم ... و کار بزرگ ... نمود ... و سلاطین ...
از انتقام ... و از ... پرسش ... و ... و معاش و اخلاق و اوضاع ایشان
... و آنچه موجب زوال ... و اختلال دولت بود از آن احتراز و اجتناب کرده‌ام و از ظلم
... که انقطاع نسل ... و قحط و وبا ... احتراز نموده‌ام و داشتم نهم از احوال رعیت آگاه بوده‌ام
و کلانان ایشان را به منزله برادر و خوردان ایشان را به جای فرزند داشتم و امور رعیت و سپاهی را به رعایت
مصلحت رسیده ... و هر یک ... آگاه شده‌ام حکام و سرداران را ... مطلق العنان نکردم و از اطلاع رعایا
و سپاهیان ... که ملک و دولت به این ... برقرار است ... در مزاج و طبایع هر ملک
شهر ... واقف ساختم و ... اشراف و ... که موافق مزاج و طبیعت ... ایشان
بر ایشان حاکم تعیین نمودم و از احوال ... آگاه ... و ... ایشان ... در هر ملکی
تعیین کردم که کیفیت ... و اوضاع و اعمال سپاه و رعیت و هر واقعه که در میان ایشان روی
... و اگر خلاف آنچه ... ایشان ... سیاست بکنم و آنچه از ظلم
و جور حاکم و سپاه و رعیت ... شده ... انتقام ... به انصاف و عدالت ... دهم ...
ملک و ... که به دولت ... بزرگان ایشان ... داشتم و ... ایشان
... اطلاق ... و ... ایشان ... ایشان ...

... که ... اوقات ... کردم ... و احسان نمودم و ... خدمت ... او را
... و هر کس که ... ایشان ... و ... و از ... خواهد ...
شدم و چنانچه ... امرا ... و در وقت کار ... و ... شده ... کشته
... و ... یازدهم ... و چون ... و ... و ... که ... چشم
... و ... که ... یازدهم ... و ... ایشان ...
و ... ایشان ... و ... چشم ... و ...
... و ... ایشان ... چنانچه ... ایشان ...
... و ... ایشان ... که ...
... اموال ... و ... بخشیده‌ام و ... و ...
... اگر ... رعیت ... سپاهی ... و ...
سیاست و ... ایشان ... دادم و هر کس ...
... و چون ... کار سپاه ... بجا ...
و دشمن ... دوازدهم سپاه و ... دشمن ...
و در معارک ... دشمن ...
و ... سپاه ... دشمن ...

دانستم همچو خود حاضر دیدم و حقیقت دین را شناختم و از آن سبب بی کلفتی دو دفعه والی دادمش که
دو دفعه کار از صاحب خود را کفایت شد و بعد از آن در ولایت جتی پیش بردم و در حرب خصمش پیش آمد
در مقام هلاکت و خواص نشد و حق نعمت خود را بجا آورد چنانکه صاحب ایشان خویشتن را به دامنش کرد
ایشان نفرین کردم که حق نعمت خود را فراموش کرد و حقیقت دو دفعه کرده بهادر دانم که ما با هم چشم
آشنا بودیم هیچ وقت آن را فراموش نکنم که بر من رسیده که به دولت کسی که در دین و آئین قایم
نباشد و به ناموس تزوک استوار نگردد سلطنت و دبدبه دولت آن سلطنت به هیچ وجه آن سلطنت
مثل مردی برهنه باشد که هر کس وی را ببیند چشم بپوشد و چون خانه باشد که سقف و در و دیوار
نداشته باشد و هر کس داخل در آن تواند شد بر این جهت بنای سلطنت خود را به دین و آئین اسلام و تزوک
و تزوک استحکام دادم و واقعات و امور که در سلطنت پیش آمد به تزوک آن کارها را انجام
رسانیدم اول تزوک که از مشرق دولتم سر زد رواج دین و تقویت شریعت محمدی صلی الله علیه وآله بود در
ممالک و اقطار و امصار عالم دین اسلام و شریعت حضرت خیر الانام را رواج دادم و سلطنت خود را به شریعت
آراسته داشتم و تزوک رواج دین چنین کردم که از سادات و علما و فضلا را به صدارت اهل اسلام
منصوب کردم تا ضبط اوقاف نمایند و متولیان اوقاف تعیین کنند و در هر شهری و بلدی قاضی القضات
و مفتی و محتسب معین و وظایف از برای سادات و علما و مشایخ و ارباب استحقاق مقرر
گردانیده و قاضی از برای عسکر و رعیت نصب نمودم و به هر مملکتی شیخ الاسلام فرستادم که اهل

اسلام را از معاصی باز دارند و امر به معروف نمایند و امر کردم که در هر شهری مساجد و خانقاهها تعمیر نمایند و
در سر راهها رباطات بنا کنند و بر رودها پلها ببندند و علما و مدرسین به هر شهری تعیین کردم که اهل اسلام
مسائل دینی و عقاید را تعلیم نمایند و علوم دینی از تفسیر و حدیث و فقه تعلیم دهند و در هر شهر که
دارالعلوم قرار دادم و قاضی جهت امور شرعی ممالک محروسه تعیین نمایند و امر کردم نصب نمایم
که مرافعات عرضه دارند و در هر بلده اسلام و شریعت
رواج دادم و چون رواج دین اسلام و صنایع و کارهای اسلام رسید علمای اسلام فتوی
نوشتند که چون در هر صد سال بر هر مجددی از برای رواج و تجدید دین محمد صلی الله علیه وآله
و سلم و در صد هشتم تجدید دین امیر صاحبقران مجدد دین محمدی باشند و حدیث
شریف که از قول علمای زمان در این باب که اتفاق علمای خلف و سلف بر این رفته که در
هر صد سال حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله از برای رواج دین محمدی صلی الله علیه وآله مجددی دیگر
و در هر هشتصد سال امیر صاحبقران دین را رواج داده اند و در اقطار و امصار عالم دین اسلام
رواج داده رسید که مروج دین امیر صاحبقران است و صورت مکتوب این است که اللهم انصر من نصر دین محمد
واخذل من خذل دین محمد وآل محمد صلی الله علیه وآله از زمان هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله
تا این زمان هشتصد سال گذشته و در سر هر صد سال الله تعالی از برای رواج دین به هر صاحب
مروجی و مجددی برانگیخته که تجدید دین در وقت آنحضرت نماید که در سر صد هشتم الله تعالی امیر صاحبقران

مجدد و مروج دین اسلام بر آنکه گفته‌اند دین محمدی را در بلاد و ممالک رواج داده‌اند و از آنچه علمای سلف اند و خلف

مجدد این دین تعیین نموده‌اند و در تصانیف خود نوشته‌اند این است **در سر اول** که حضرت عمر بن عبد العزیز است

که چون دین اسلام به واسطه ظلم و بغض که خوارج در منابر بر حضرت علی علیه السلام لعن می‌کردند ضعیف شده بود

بر طرف ساخت و بغض و عداوت که میان اهل اسلام به وقوع آمده بود چنانچه بعضی خلفا [illegible]

[illegible] و طعن مخصوص به ایشان شده و جمعی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام حسین و عباس [illegible] رفع

و تجدید دین کرد **در سر دویم** مجدد دین مأمون الرشید است که علما در مذهب [illegible] را برطرف و [illegible]

مذهب [illegible] سنت و جماعت را رواج داد علی ابن موسی بن جعفر علیهم السلام را با خراسان طلب نمود و

معتقد او [illegible] و در [illegible] دین در مملکت تصرف نمود **در سر سیم** مروج دین محمدی معتضد بالله عباسی است

که چون قوم قرامطه که رئیس ایشان ابوطاهر بود بر مکه معظمه مستولی شده و سنگ حجر الاسود را [illegible] در روز عرفه

قتل و غارت نمود و بدین جهت دین ضعیف شد معتضد بالله تیغ بر ایشان کشید و ایشان را بر انداخت و دین

اسلام و شریعت را رواج داد **در سر چهارم** [illegible] مروج دین محمد عضد الدوله دیلمی است که چون در [illegible]

مطیع لله [illegible] عباسی ظلم و تعدی [illegible] دین اسلام ضعیف شده بود و در بلاد اسلام انواع فسق

و منهیات شیوع یافته بود عضد الدوله [illegible] خلافت [illegible]

عضد الدوله [illegible] مروج دین شد و رفع و دفع [illegible] و ظلم [illegible] و شریعت محمدی را

رواج داد **در سر پنجم** مروج دین و شریعت سلطان سنجر بن سلطان ملک شاه است که شیخ احمد جامی و حکیم

سنائی معاصر وی بوده‌اند و در زمان وی [illegible] در آن ایام ظاهر [illegible] دین اسلام را ضعیف ساخته بودند [illegible]

[illegible] رفع ظاهر [illegible] تجدید [illegible] دین محمدی [illegible] که خلاف شریعت

بوده [illegible] **در سر ششم** مجدد دین غازان خان بن ارغون بن اباقا خان بن هلاکو خان بن چنگیز خان است که چون دین اسلام [illegible]

استیلای کفره ترکستان ضعیف شد [illegible] غازان خان [illegible]

[illegible] شیخ ابراهیم حموی [illegible] مسلمان شد [illegible] کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله [illegible]

ساخته [illegible] کفر و بدعت برطرف شده و شریعت [illegible] رواج داد **در سر هفتم** الجایتو سلطان بن ارغون

خان است که [illegible] سلطان محمد خدابنده [illegible] برادرش غازان خان [illegible]

و چون [illegible] دین محمدی [illegible] ضعیف شده [illegible] صلوات بر محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] مسجد جامع سلطانیه [illegible] علمای اسلام [illegible] در باب صلوات [illegible]

بر محمد و آل محمد [illegible] صلوات بر محمد و آل محمد [illegible]

گفته که امام شافعی [illegible] صلوات بر محمد و آل محمد [illegible] امام اعظم [illegible]

صلوات محمد و آل محمد [illegible]

[illegible] چون [illegible] سلطان [illegible] **دول**

[illegible]

[illegible]

گردیده‌اند و در صلوات بمتابعت پیغمبر بر ایشان درود میفرستند و دیگر آنکه ادیان جمیع انبیا در یک
وقت ایشان در معرض نسخ و تبدیل بوده و منصب حکام دین ایشان [illegible] لازم [illegible] خلاف دین محمدی
که تا قیامت تبدیل و تغییر در آن راه نخواهد یافت پس بر متابعان آنحضرت لازم است که در صلوات نام
مبارک آنحضرت [illegible] اولاد و ذریه او [illegible] تا بر ایشان معلوم شود که حامیان دین محمدی صلی الله علیه و آله
[illegible] وحی الهی و حافظان شریعت مصطفوی ایشانند و وارث علوم انبیا و مرسلین و علوم دین [illegible]
ایشان و دیگر آنکه متابعت و محبت ایشان [illegible] لازم [illegible] چون سلطان این کلمات [illegible] بر زبان راند [illegible]
در صلوات پیغمبر و آل پیغمبر [illegible] سلطان [illegible] که [illegible] آل محمد [illegible] ایشان محمد مهدی [illegible]
پس [illegible] محمد [illegible] تصرف [illegible] غائب [illegible] جمیع کلمات سلطان
بسمع خاص و عام رسید [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] خطبه بنام [illegible] و سکه بنام مبارک ایشان [illegible]
[illegible] سلطان مروج دین و شریعت [illegible] امر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] رواج [illegible] سادات و علما را [illegible] آل رسول الله [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسید [illegible] آل محمد [illegible]
دین و شریعت [illegible] اسلام ایشان [illegible]
که مروج دین و شریعت [illegible]

قطب السلطنه را [illegible] دین و رواج شریعت [illegible] داشته است [illegible]
[illegible] تعظیم و احترام سادات و علمای اسلام [illegible] و در رواج شریعت [illegible]
سعی کردم و امر کردم که [illegible] را در هر [illegible] چون [illegible] دین و شریعت [illegible]
شروع در تزوک کارخانه سلطنت [illegible] و تجربه و تزوک مراتب سلطنت [illegible] نگاه داشتم تزوک [illegible]
سلطنت را [illegible] کردم اول [illegible] سلطنت [illegible] دین اسلام و شریعت خیر الانام و محبت آل و اصحاب
واجب [illegible] احترام آنحضرت [illegible] داشتم و حفظ سلطنت [illegible] تجربه و تزوک چنان کردم که [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] دوم سپاه و رعیت را در مرتبه [illegible] نگاه داشتم و دوست
و دشمن را در مرتبه [illegible] داشته [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] دوست و دشمن [illegible] در مرتبه [illegible] نگاه داشتم [illegible] و با دشمنان [illegible]
[illegible] کردم [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سیم [illegible]
[illegible] ارباب شجاعت [illegible]
[illegible] سادات و علما و فضلای [illegible]

رعایت را بجای راه و طریق داشته ام و دروغ گویان و زبونان و کسبان و حسودان و بخیلان را از درگاه خود

دور ساختم چهارم به تدبیر و مدارا و حزم و شفقت خلق خدا بجا آوردم کرم و عدالت و مروت کردم و از ظلم و

جور دوری گزیدم و از بدعملان و بدکاران بیزاری جستم در این تدبیر [illegible] که ابوالمنصور تیمور را بنده ایست که

معلوم باد که کارخانه سلطنت خود را از کارخانه الهی گرفتم که در آن عمود و خمسه و نایبان و حجاب هر یک

در مرتبه خود بکار خود مشغول اند و از مرتبه خود تجاوز نمی نمایند و ضبط امور الهی می نمایند پس تو را احتیاط باید و در

لشکریان و عمال و کارکنان و سپه سالاران هر یک در مرتبه خود ایستاده منتظر حکم تو باشند و هر طایفه را قوم

در مرتبه ایشان برابر مرتبه سلطنت تو بنظام و انتظام در آید و اگر خلاف مرتب هر چند هر کس بکمی بیشی فساد در

در امور سلطنت تو راه یابد پس تو را است که باید قدر و منزلت هر چند هر کس نگاهداری و مرتبه آل محمد را از همه

مراتب برتر داری و تعظیم و احترام ایشان بجای آوری و افراط در محبت ایشان اسراف بنماید هر چند

محبت خدا باشد در آن اسراف نباشد و بدوازده طایفه سلطنت خود را آراسته و پیراسته [illegible]

مانند [illegible] بجای [illegible] و مراتب سلطنت خود [illegible] و نظام دادم و مرتبه سلطنت را

بدوازده [illegible] زیب و زینت بخشیدم و بدوازده طایفه سلطنت خود را استوار داشتم و [illegible]

سلطنت و قواعد سلطنت خود را بدوازده طایفه مرتب و منضبط گردانیدم و [illegible] طایفه [illegible] دوازده برج

فلک و دوازده ماه کارخانه سلطنت خود را قرار دادم اول طایفه سادات و علما و مشایخ و فضلا را [illegible]

در حضور بارگاه [illegible] مجلس [illegible] و رعیت نگاه [illegible] و مسائل علوم دینی

و حکم شرع [illegible] جسته و مسائل حرام و حلال از ایشان استفسار مینمودم طایفه دوم عقلا و اصحاب [illegible]

و ارباب حزم و احتیاط و مردم کهنه کار و پیش بین را در مجلس خاص خود راه دادم و با ایشان صحبت داشتم و نفع تمام

تجربه حاصل کردم طایفه سیم ارباب دعا را گرامی داشتم و در خلوت از ایشان دریوزه کرده و رعایت [illegible]

[illegible] حاصل نمودم و در مجالس و محافل در بزم و رزم از ایشان برکت تمام می یافتم و در روز جنگ از یمن [illegible]

ایشان [illegible] چنانچه در [illegible] لشکر من [illegible] توقتمش خان در جنگ مضطرب شدم شیخ زین الدین سرداری که

صاحب الدعوه بود [illegible]

ظاهر گردید چنانچه در [illegible] حرام [illegible] صاحب [illegible] دوازده [illegible]

جمع لشکر [illegible] طایفه چهارم امرا و سرکردگان

و سپه سالاران را در مجلس [illegible] دادم [illegible] ایشان صحبت داشته [illegible]

و ارباب شمشیر را که با من [illegible] داشتم [illegible] در معارک و جدال [illegible]

[illegible] از ایشان [illegible] از ایشان [illegible]

ایشان مطلع بودم طایفه پنجم سپاه و رعیت را بیکچشم دیدم و [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] و کلانتران و کدخدایان [illegible] مملکت را گرامی داشتم با ایشان [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] خاطر نگاه داشتم [illegible] طلب [illegible]

[illegible] ضبط [illegible]

مخفی و راجح غنیمه و سایر سپاهیان تمام مراتب در چپ و راست خود نگاه میداشتم که از هر خوب و بد آگاه باشند
و مرتبه ایشان را بلند ساختم و زینت و زیب ساختم و از هر کدام که هنری و توقعی مینمودند بانعام و تربیت رسانیدم
و شجاعت و دلیری هر کس از سایر سپاه را که بر فتح و ظفری رسانیدم و ترتیب کرده به مرتبه امارت رسانیدم
و ... امرا که ایشان مرتبه ایشان را از خود ... طایفه ششم از خویشان خود ... را که خرد و کاردان
کاردان و هوشیار بودند امور سلطنت به ایشان سپاردم و مشورت امور سلطنت به ایشان کردم ... را صاحب اعتبار
ساختم و امور ملکی و ... به ایشان سپردم که ... ممالک و سپاه را به ایشان ...
در ... را ... رسانیدم طایفه هفتم از وزرا و کتاب و منشیان دیوان سلطنت را آراسته ساختم و ایشان را
آیینه دار ممالک ... که از احوال ملک و مملکت را و سپاه و رعیت ... و ... خزانه دار
... و خزانه و رعیت و سپاه مرا معمور میداشتند و در خزانه ملک را ... بر ... و در ...
مخارج کارخانه سلطنت را منضبط نگاه میداشتند و در توفیر و تعمیر ملک و مزارع ملک و در ...
رعیت و جمعیت ساعی ... طایفه هشتم حکما و اطبا و منجمان و مهندسان که در مصالح کارخانه سلطنت لازم
... جمع ... و ... حکما و اطبا ... منجم ... سعادت و نحوست ایام ...
و سیر ایشان ... افلاک را ... و ... منجمان و مهندسان عمارات عالیه را بنا نهادم و طرح ...
... طایفه نهم محدثین و ارباب اخبار و قصص ... و از قصص انبیا و اولیا و اخبار سلاطین
روزگار و کیفیت رسیدن ایشان به مراتب سلطنت و ... دولت ایشان ... شنیدم

و از قصص و اخبار و گفتار و کردار ایشان تجربه‌ها اندوختم و اخبار و آثار عالم را از ایشان میشنیدم و بر احوال عالم
اطلاع حاصل میکردم طایفه دهم مشایخ و صوفیان و عارفان خداپرست و با ایشان صحبت داشتم و فواید اخروی از ایشان
میگرفتم و سخنان خدایی میشنیدم و کرامات و خوارق عادات از ایشان مشاهده میکردم و مراد از صحبت ایشان ...
... طایفه یازدهم ارباب صناعت را از هر طایفه در هر صنفی ... در اردوی خود
ایشان را اذن دادم که در سفر و حضر به جهت سپاه را حاضر داشته باشند طایفه دوازدهم ... سیاحان و
... را ... که اخبار ممالک را ... و ... سالاران ... که به ممالک ...
... و ... و ... و ... و ... و ... و ...
... و ... و ... و ... را ... و ... ملک ...
... فصل ...
... که اول ... که ... سادات و علما باشند اعزاز و احترام ...
... که ایشان ... باشند به جهت ... ایشان را ...
ارباب حرفت و صناعت باشند در کارخانه سلطنت ایشان ...
... که ... باشند ... هر طبقه ... قرار ... که هر ...
... ایشان را ... باشند ... که ... ایشان ...
... که ... باشند ... و ...



و تعمیر مملکت بوده و الحق مردی [illegible] گذشته مملکت روی بویرانی نهاده و [illegible] که شیر [illegible]

کشته و بدان سبب [illegible] سپاهی ساده [illegible] و شجاع دلاور [illegible] که باشد اورا ادنی و [illegible]

[illegible] و کار [illegible] باشد و [illegible] که هر کس [illegible] که مجلس [illegible]

سلطنت محروم گردانید هر کس [illegible]

هر کس [illegible] که بدیوان عدالت [illegible]

فصل در ذکر استقلال سلطنت [illegible] استقلال [illegible]

سلطنت نشستن [illegible] که پادشاهی [illegible] در سلطنت [illegible]

اول باید که گفتار و کردارش [illegible] که آنچه پادشاه [illegible]

[illegible] که پادشاه [illegible]

سلطنت [illegible] در امر سلطنت [illegible]

[illegible] مملکت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] دوم [illegible]

[illegible] عدالت و مروت [illegible] عادل [illegible] مروت [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] پادشاه [illegible]

ظلم [illegible] عادل [illegible] ظالم [illegible]

بوده باشد که حافظ سلطنت خواب کرده چنانچه امیر حسین [illegible] داشت [illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلطنت امیر حسین را خواب کرده سیم [illegible] استقلال

[illegible] حکم [illegible] باشد که [illegible] حکم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] پنجم

جریان حکم است که [illegible] حکم جاری گرداند [illegible] باشد [illegible]

اگرچه در [illegible] سلطان محمود [illegible]

[illegible]

[illegible] ششم امیر [illegible] سلطنت [illegible] استقلال [illegible]

[illegible] که دنیا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] سلطان محمود [illegible]

سلطنت [illegible] مملکت و سلطنت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] هفتم [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] هشتم [illegible]

سلطنت و سپاه [illegible]

[illegible] نهم

بایدکه سطوت سلطنتش در دلهای رعیت و سپاه بنوعی باشد که هیچکس یارای تخلف از امر او و حکم وی نداشته
باشد و از اطاعت و متابعتش عصیان نورزند و از حمایت ایشان با خبر باید بود چه سپاه در امور ملک هر روز کوشند
و بالجمله کاری چند کنند که هیچ سپهسالاری نتواند کرد و از این طایفه خاصه سپاه بوده ایشان را باید بخشش خشنود کرد
و ستم بایشان از سپاه و رعایا نرسد **دویم** آنچه کند به ثبات کند و آنچه گوید بتحقیق از سخن خود راسخ باشد چه پادشاهرا جز
اعزاز و احترام حکم چیزی دیگر بهره نباشد که خزانه و لشکر در حیطه حکم ایشان باشد **سیوم** در امور سلطنت
و اجرای احکام خود بالاستقلال باشد و دیگری را در امر سلطنت شریک نگرداند **چهارم** از احوال مجلس خود آگاه باشد
و هوشیاری بکار برد که اگر همنشین معیوب باشد خبر مجلس را بیرون رساند و از گفتار و کردار پادشاه خبر برد
و دوراندیش باشد چنانچه این تجربه از من وقوع یافت چون جمعی از اهل مجلس خاص من جاسوسان امرا و دوران بودند
تزوک نگاهداشت سپاه امر نمودم که یکصد و ده هزار سپاه اصیل کار کرده جمع آیند که از ایشان که بمردی
شجاعت و مردی معروف باشد با سلاح و رضای تمام نفر دیگری را بر ایشان امیر گردانند و از ایشان
نفر و چون ده تن باشی جمع شوند یکی از ایشان را که کار کرده و آزموده باشد بر ایشان امیر گردانند و
یوزباشی نام نهند و چون ده یوزباشی جمع آیند امیرزاده عاقلی و دلیری بهادر مردانه را بر ایشان امیر گردانند
و مینباشی و امیر هزاره خطاب کنند و این یک باب را صحیح کردم که اگر یکی از این سپاهیان ایشان فوت
شود یا فرار نماید دیگری را بجای وی مقرر دارند و بحضور یوزباشی و اون باشی تعیین نمایند و کیفیت فوت یا فرار
یا منصب کردن دیگری را بعرض رسانند و بحضور امر کردم که در هر ماهی امور سلطنت حکم مینباشی یوزباشی و حکم

اون باشی چنانچه جاری باشد و اگر خلاف نماید بجزا رسانند و اگر در معرکه کاهی نماید اخراج
کرده از ولایت دور سازند **تزوک** قرار علوفه سپاه امر کردم که علوفه سپاه از امیر و مینباشی و یوزباشی و سایر سپاهیان
نخ مقرر گردد که علوفه سایر سپاه بشرط اصالت و سپاهیگری اسب وی مقرر باشد و علوفه بهادران
از دو برابر تا چهار برابر معین باشد علوفه اون باشی ده برابر علوفه سپاهیان وی باشد و علوفه یوزباشی
برابر علوفه اون باشی و علوفه مینباشی سه برابر علوفه یوزباشی معین باشد و حکم کردم که هر یک از سپاه که در جنگ
کاهی نمایند ده یک از علوفه او کم کنند و امر نمودم که اون باشی بطریق یوزباشی و یوزباشی بطریق مین
باشی ... علوفه خود را امر نمودم که علوفه امیرالامرا برابر علوفه مینباشی بوده باشد و بحضور امر نمودم که علوفه دیوان
بیگی و وزرا برابر علوفه امرا باشد و علوفه سایر ولات و حکام و قلعه داران از برابر تا ده برابر مقرر باشد
و علوفه مجلسیان از سادات و علما و فضلا و مشایخ و حکما و اطبا و منجمان و ارباب قصص و حکایات از
نسب ایشان ... و علوفه معین و علوفه سالکان و خدام و در باشان از صد تا هزار مقرر دارند
و امر کردم که امیرالامرا بطریق وکالت سپاه و وزرا علوفه سپاه را بر حسب علوفه سایر را دیوان بیگی و وزرا بموجب
رسانند و تنخواه دهند و امر نمودم که بر تیغ علوفه هر یک از سپاه نوشته تسلیم دارند و آنچه طلب رسانند در
دیوان بر تیغ و مبلغ را بنویسند **تزوک** تنخواه رسانیدن علوفه سپاه امر نمودم که علوفه
پیادگان و قلعه داران و حکام و ولات را بر امرا و مبلغ ایشان را در دیوان خانه نوشته بایشان
برسانند و علوفه سایر سپاه و بهادران را یکسال از خزانه بتنخواه برسانند و وجه علوفه ایشان را ...

از خزانه حواله دهند و امر نمودم که علوفه [illegible] باشی و وزیر باشی [illegible] [illegible] رسانیده

و مین باشی و یساولان را در میان ولایت تعیین دهند و امرا و امیرالامرا را در سرحد ولایت مقرر

دارند و امر نمودم که قسمت ولایات [illegible] طریق باشد که جمع حاصل ولایات و ممالک را تقسیم نمایند

و در [illegible] [illegible] نویسند و [illegible] [illegible] را [illegible] [illegible] هر یک از امرا و مین باشی [illegible] [illegible] و اگر علوفه [illegible]

شد دیگری را [illegible] [illegible] و اگر کم باشد [illegible] دیگر [illegible] و امر نمودم که امرا و مین باشی در تحصیل مال

واجبات از رعیت چیزی زیاد [illegible] [illegible] [illegible] طلب [illegible] و هر ملکی را

که تعیین دهند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جمع ولایات [illegible] [illegible] رعیت [illegible] [illegible]

رعیت را [illegible] [illegible] و از ظلم و تعدی بر رعایا [illegible] که [illegible] آنچه از ولایت تحصیل شود [illegible] جمع

[illegible] [illegible] به سپاه قسمت [illegible] [illegible] امیری که تعیین [illegible] تا سه سال [illegible] [illegible]

و بعد از سه سال ملاحظه نمایند اگر ملک آبادان [illegible] رعایا راضی باشند [illegible] بحال خود دارند و اگر برخلاف این باشد

آن ولایت را بخالصه ضبط کنند و تا سه سال [illegible] علوفه [illegible] دهند و امر نمودم که مال [illegible] از رعیت [illegible]

[illegible] رسانیدن جمع نمایند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حکومت [illegible]

فصل مراتب علوفه [illegible] [illegible] را امر نمودم که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هزار [illegible]

علوفه [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] هزار [illegible] [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] هزار [illegible] علوفه [illegible] ولایت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

امارت و ایالت از مرتبه امیر اول تا امیر هشتم دهند و هر یک در مرتبه [illegible] [illegible] باشند و چون

خلاف ظاهر شود [illegible] [illegible] فصل در باب سیاست [illegible] [illegible] و خویشان و امرا [illegible] امر نمودم

که اگر [illegible] [illegible] در امر سلطنت [illegible] در کشتن و بستن وی جرأت نکنند [illegible] [illegible] [illegible]

لیکن در قید نگاه دارند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و خویشان اگر مخالفت نمایند ایشان را

[illegible] [illegible] و امرا [illegible] [illegible] که اگر در وقت کار نفاق کنند ایشان را از امارت و ایالت معزول کنند

و اگر از ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در ملک ظاهر شود [illegible] امرا [illegible] و اگر در امر سلطنت

و سپاهیگری کاهلی نمایند [illegible] [illegible] [illegible] سازند و اگر تقصیری و گناهی از ایشان بظهور رسد [illegible]

در باب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امر نمودم که اگر در امر سلطنت [illegible] از ایشان ظاهر

شود و در خلاف سلطنت اراده [illegible] باشند در کشتن و بستن ایشان تعجیل ننمایند و تحقیق کنند که

[illegible] [illegible] [illegible] اول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امتحان تجربه نمایند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشند تا کار

[illegible] [illegible] و بسیار [illegible] باشند که دشمنان دولت را [illegible] نمایند [illegible] دولت [illegible]

جان سپاه را [illegible] [illegible] [illegible] سازند و [illegible] در [illegible] ملک [illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] [illegible] که امیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دولت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

از معزولان مرادم از روی حسد و نفاق سخنان غیر واقع از جانب امیر عباس که امرای کلان معتبر بود
در خلا و ملا بعرض رسانیده و آتش غضب را مشتعل ساخته در دفع او کوشیده باشند تا آنکه در حالت غضب حکم به
گردن زدن او بی تقصیر صادر شده و در آخر معلوم شد که آن در حق امیر عباس غلط بوده [illegible] پشیمان گشته و دیگر
مالک خزانه دار مملکت اگر در مالیات تغلب و تصرف نماید اگر مبلغ را از علوفه خود تصرف کرده باشند
بانعام وی مقرر دارند و اگر ده مبلغ از علوفه تصرف کرده در علوفه وی حساب نمایند و اگر سه برابر علوفه خود
گرفته باشند [illegible] از روی تعصب [illegible] مردم از روی [illegible] را اگر [illegible] کرده
به حساب نگیرند تا آنکه غلط و تصرف ثابت لازم باید و سخنان ارباب غرض و اشرار در حق وزرا
نشنوند زیرا که طبقه وزرا دشمنان بسیار میشوند چه اهل عالم همه در طلب منصب اند و اگر وزرا در جانب ایشان تنها
نکرده باشند و اگر رعایت [illegible] که شخصی [illegible] حقی جانب وزیر داشت که اسباب تقرر
چنین [illegible] از روی [illegible] یا [illegible] در [illegible] طلب [illegible]
از روی غضب [illegible] که [illegible] ظاهر شد [illegible] پادشاه [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] تصرف [illegible] شده [illegible]
کرده [illegible] سپاه اگر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] انتظام سپاه [illegible]
ظلم کرده باشند [illegible]

خواب ساخته باشند [illegible] اگر [illegible]
نگشتند و اگر [illegible] کنند [illegible] باشد که هر کس که [illegible]
از کسانی [illegible] انتظام [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] چشم [illegible] شراب [illegible] خلاف شریعت اگر [illegible]
[illegible] قاضی اسلام [illegible] قاضی اسلام [illegible]
حکم [illegible] قاضی [illegible] وزرا و امرا [illegible]
امرا که وزرا [illegible] صفت [illegible] چهار صفت [illegible] **اول** اصالت و نجابت **دوم**
[illegible] **سیوم** سلوک و معاش [illegible] سپاه [illegible] **چهارم** [illegible] که [illegible] چهار صفت
موصوف باشد [illegible] وزارت [illegible] امور مملکت و سپاه [illegible]
[illegible] امرا [illegible] وزارت [illegible]
باشد [illegible] امورات و معاملات را [illegible] سلوک [illegible]
[illegible] باشد و نفاق [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] اگر [illegible]
[illegible] سلوک [illegible]
[illegible] خواب [illegible]

از وزارت معزول نماید و همچنین اگر کینه دار و اشرار و مملوکان را از وزارت بر نهند چون اگر

از وزارت اشرار و مملوکان ترتیب کرده و بعضی بر آنکه دولت و سلطنت رفته رفته روی بنقص نهد و چنانچه

سلطان ملک شاه سلجوقی نظام الملک وزیر خود را که بجمیع صفات حسنه آراسته بود معزول ساخت بعض

وزیری سلجوقی را از منصب خود نیابت داد و بوزارت و بعضی روی بخرابی سلطنت او روی بانهدام آورد

و همچنین معتصم عباسی علقمی را که بصفت حسد و کینه معروف بود وزیر خود ساخت و بسبب کینه که از خلیفه

در خاطر داشت [illegible] خلیفه را بازی داده و هلاکو خان تاتار را بجنب بغداد [illegible] خلیفه [illegible]

در سینه خلیفه آنچه رسید پس وزیر را صاحب [illegible] باید که [illegible] و نجیب و نیکو ذات و نیکوکار

باشد که از اصل خلف گشته و [illegible] وزیر که از راه اسلام [illegible] نیز باید وزارت [illegible]

[illegible] و امور [illegible] اصحاب و [illegible] پیش کند [illegible] مراتب عالیه رسانند و وزیری که از

وزارت و بعضی معاملات را انجام [illegible] باشد که [illegible] سلطنت [illegible]

که [illegible] کاری کند [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] نیکو [illegible] پس [illegible] وزیر باشد که [illegible]

سلطنت را بجنس سلوک و [illegible] نظام و انتظام [illegible] امور سلطنت [illegible] معاملات [illegible]

وزیر [illegible] و [illegible] وزیری [illegible] دولت و سلطنت ملک و خوانده و لشکر قایم باشد

و این همه [illegible] اصلاح و انتظام [illegible] وزیری باشد که [illegible] کینه

و نفاق را در دل خود راه ندهد و اگر کینه دارد و منافق باشد از وزیر پرهیز باید نمود که مبادا با دشمنان دولت

کار سازی نماید و خوانده و لشکر را [illegible] و وزیر باید که رعیت را چون فرزند

و سپاه را چون [illegible] هر جا که باید [illegible] و هر جا که باید [illegible]

و حساب اموال دولت [illegible] نظر [illegible] و در انجام [illegible] معاملات خلق

در تعب [illegible] وزیر باشد که [illegible] مملکت در رعایت رعیت و سپاه

و [illegible] خوانده را در نظر داشته باشد [illegible] که دولت و سلطنت [illegible]

سلطنت [illegible] و جان [illegible] باشد و [illegible] سپاه [illegible] و اصلاح فصل

[illegible] وزیری [illegible] باشد که [illegible] غالب [illegible]

که [illegible] نظام الملک [illegible]

[illegible] که [illegible] دولت ملک شاه [illegible]

و [illegible] که [illegible] وزیر هارون الرشید بود چون [illegible]

[illegible] وزارت [illegible] خلیفه [illegible] وزارت [illegible]

[illegible] و چنین [illegible] رسول صلی الله علیه و آله

[illegible]

[illegible] ملک [illegible]

دیگر آنکه وزارت و سپه‌سالاری الا بکسی [illegible] قبول کرده [illegible] بندگان خدا

رعایا و زیردستان [illegible] از ظلم [illegible] و کاری خلق خدا و عاقبت

منظور [illegible] مراتب [illegible] سلطنت و جهانگشائی را [illegible] وزیری که بتدبیر و شمشیر کارها را

[illegible] نگاهداری ملک [illegible] وزیر [illegible] عزیز و محترم دارند [illegible] صاحب السیف

والقلم خطاب دهند [illegible] وزیری باشد که [illegible] لشکری را متفرق [illegible]

[illegible] لشکر را متفق [illegible] افواج دشمن و مخالفان [illegible] سلام کند و جهانبانی [illegible]

باشد [illegible] آسمان [illegible]

دوازده سلطنت [illegible] چنانچه [illegible] مراد [illegible]

[illegible] عزالدین وزیر [illegible] معتبر [illegible] دولت‌خواهان [illegible]

[illegible] در خواب [illegible] چشم [illegible]

وزیر [illegible] شجاعت و جلالت و جلادت [illegible] حضرت

العزت [illegible] شمشیر [illegible] کشیده [illegible] جمعیت [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مرتضی علی [illegible]

طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] نظام الملک [illegible] دولت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

عزیز و محترم [illegible] هیچ وجه اعتراض ننماید [illegible] چشم [illegible]

[illegible] باشد و اگر پادشاه ظلم [illegible] باشد [illegible]

امور سلطنت [illegible] دوازده

[illegible] امارت [illegible] دوم [illegible] اصالت و نجابت و عقل و کیاست

و شجاعت [illegible] سخاوت [illegible]

[illegible] امارت [illegible]

[illegible] امیر [illegible] صاحب [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] کلانتر [illegible] امارت [illegible] جنگ و جدال [illegible]

وقت جنگ [illegible] افواج [illegible] لشکر [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] لشکر [illegible]

[illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] امرا [illegible] سپاه [illegible]

صاحب عزت [illegible] ترتیب امارت دادم امیر اول [illegible] امارت [illegible]

امیر دوم [illegible] امارت [illegible] هزار کس دادم [illegible] هزار کس امیر [illegible] امیر سیم [illegible] چهارم

و سه هزار و چهار هزار و پنج هزار کس امیر کرده باشم و دوازده امیر [illegible] نایب [illegible] هزار کس امیر [illegible]

و ترتیب نایب و دیگری مقرر نمودم چنانچه امیر اول نایب امیر دوم و امیر دوم نایب امیر سیوم و همچنین امیر یازدهم

نایب امیر دوازدهم [illegible] و امیر دوازدهم نایب امیر الامرا باشد و امیر الامرا نایب من باشد و اگر

[illegible] نایب [illegible] مقام وی کرده [illegible] و صد [illegible] اونباشی نایب یوزباشی

و صد کس را یوزباشی و صد کس را مینباشی نایب باشد و امر کردم که در وقت [illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] اونباشی [illegible] خبر رسانند و کار اونباشی [illegible] یوزباشی [illegible] و همچنین کار [illegible]

مینباشی و کار مینباشی را با امیر و کار امیر را به امیر الامرا [illegible] و هرگاه اونباشی [illegible] یوزباشی

محتاج نشود و همچنین کار [illegible] یوزباشی [illegible] مینباشی محتاج نگردانند و هر یک [illegible]

کار طلب [illegible] امر نمودم [illegible] که شمشیر [illegible] و در شمشیر اول اونباشی [illegible]

[illegible] و در شمشیر سیم مینباشی [illegible] و همچنان اونباشی [illegible] شمشیر اول اونباشی [illegible]

و امر نمودم که شمشیر [illegible] که [illegible] نظر [illegible] سپاهی [illegible]

[illegible] چون [illegible] شمشیر [illegible] امیر اول [illegible] امیر [illegible]

و همچنین هر امیری که کار [illegible] کرده [illegible] لشکر [illegible] سپاه [illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] سپاهی که در وقت کارزار [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] و هر سپاهی که شمشیر [illegible]

[illegible] و هر سپاهی [illegible] و اگر زخم برداشته [illegible] نشده و [illegible] زخم [illegible]

[illegible] که اگر [illegible] غنیم [illegible] و اما غنیم [illegible] رسیده زخم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سپاهی که [illegible] رسیده [illegible] از علوفه [illegible] محروم [illegible] و کار [illegible]

[illegible] سپاهی که جانب [illegible] باشد [illegible] باشند [illegible]

و ترتیب [illegible] محروم [illegible] که [illegible] کرده باشند و امر نمودم که [illegible]

[illegible] که [illegible] دولت [illegible] کرده باشند [illegible] لشکر [illegible]

باشد [illegible] دولت [illegible] سپاه [illegible] و سخنان ایشان [illegible]

[illegible] جانب [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان کرده [illegible] و امر نمودم که هر سپاهی که در جانب غنیم [illegible]

[illegible] کند [illegible] و هر سپاهی که [illegible]

غنیم [illegible] آورده [illegible]

[illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کردم [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] پیش از جنگ [illegible] دادم [illegible]

[illegible] لشکر آراسته کرده [illegible] جنگ [illegible]

ایلچی بهادر که در اندوه پایفته در مرتبه وی را بلند ساختم و مشغول عنایت خود گردانیدم و چون این
غایب گشتم که آنچه در خاطر داشت در عمل آورده وی را در هر مجلس آفرین کردم در صحبت با سخن چراکه
بود مردانه و در دولت من کارهای نمایان کرده و مسلمانان ساخت و در جنگ اوزبکیان با قراولی مقدمه قشون
الاق اهل او وقتی که سپاه من مضطرب شده بود وی سه بار از تمن لشکر را قول چپ نام و در لشکر مقدمه
آورده کرد قول چپ گشته شده و لشکر را دل گرم نمود و بر قلب لشکر و قول چپ هجوم آورده قول چپ را بر هم زد
وی فتح قول چپ را بنام وی نوشتم و در برابر تبش او توجه تزوک ترتیب کردن امرا و سرداران سپاه و در عیب
به انعام امر نمودم که هر امیری که ملکی را مسخر کند یا لشکری را بشکند سه چیز را بستانند خطاب و طوق و
نقاره و دیگر آنها در لقب گشته و شریک دولت و سلطنت دانند و در مجلس کنگاش داخل سازند
و ولایت سرحدی حواله نمایند و امرا تابع وی گردانند و هر امیری که توره را بشکند و امیرزاده را بشکست
[illegible] نم گردانند و امرا بهادران روشن بر کنار چنانچه امیر اکو تیمور را که بر بادر سی خان تعین
نمودم و وی را شکست داد لقب بهادری و طوق و علم و نقاره دادم و وی را شریک دولت خود ساختم و در زمره
محکم و در کنگاش خود داخل گردانیدم و در هر جا امرا داشتم و امرا را به وی تابع گردانیدم و چون
در تغ وی برغ تعلق گشته که اوس خان را هزیمت کرده و اموال و اسباب را متصرف شده و دلایتیون
خراج مراد داد وی خوف ساخت لشکر تعیینه [illegible] که [illegible] رسیده [illegible] گشته [illegible] که چون
خاقان با سیصد هزار ترک [illegible] بر سر من [illegible] لشکر کشیده و وی [illegible] را که [illegible]

و سپهسالار زیر طلوع بود با سیصد و بیست هزار مرد ایلات و ده روی خاقان فرستاده وی مقابله خاقان
برآمده و شبانه روز در قلب [illegible] گشته خاقان را شکست [illegible] [illegible] داشت [illegible]
که بت [illegible] بر وی فرستاده [illegible] و در مجلس بر [illegible] داشته [illegible]
گشته که بهرام [illegible] در میان [illegible] شمشیر و کلاه مرصع و [illegible] خاقان را [illegible]
شده و بر [illegible] بهرام را [illegible] داشت [illegible]
[illegible] بهرام [illegible] در کوه [illegible]
کرده و با [illegible] امرا و سران لشکر را طلب [illegible] و چون [illegible]
[illegible] داشته [illegible] بر [illegible] بهرام
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] امیر [illegible] تیمور را طلب [illegible] داشته مجلس [illegible]
[illegible] خان [illegible] امیر [illegible] تیمور [illegible]
و سپاه [illegible] امیری که [illegible]
فوج [illegible] چنانکه [illegible] خان [illegible]
و علم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] امارت دادم و [illegible] و علم [illegible] داشتم و امر نمودم که چون

یکهزار اون باشی و دیگر یوزباشی و مینگباشی فوج تشکیل یابند و در جلوی اون باشی علوفت [illegible]

برابر [illegible] در جلوی یوزباشی علوفت مینگ باشی ارزانی داشته چنانکه [illegible] باشی [illegible] نقصان [illegible]

نقصان [illegible] فوج غنیم را شکست داده ملک حصار [illegible] سلامت مقرر داشتم و امر نمودم که چون [illegible]

باشی فوج غنیم را شکست دهد و یورت و ولایت و ملک [illegible] چنانکه ولایت [illegible] جنگ [illegible] سپاهی

گریزان از معرکه [illegible] ولایت ملک [illegible] کند [illegible] و امر نمودم که هر یک از امرا که

ملکی را مسخر کند و لشکر غنیم را [illegible] ملک [illegible] سال [illegible] مقرر داشتم و امر کردم

بهادری که شمشیر زند کلاه و [illegible] و کمر شمشیر و اسب جلوی [illegible] ارزانی داشتم و مرتبه اون باشی [illegible]

و هر بهادر که شمشیر دوم و سیم زند مرتبه یوزباشی و مینگ باشی [illegible] **تزوک** عطای علم و طبل و نقاره امر نمودم که هر یک

از امرای دوازده گانه یک علم و نقاره [illegible] امیر الامرا را علم و نقاره و طومان طوغ و چتر طوغ ارزانی داشتم و مین

باشی را طوغ و نفیری [illegible] و یوزباشی و اون باشی را طبل [illegible] امرای [illegible] ارزانی

و چهار [illegible] هر یک را نقاره و چتر طوغ [illegible] و هر یک از امرا که فوج شکست داده باشند [illegible]

منصوب [illegible] اگر امیر اول باشد امیر دوم [illegible] و اگر مرتبه دوم باشد [illegible] سیم [illegible] و اگر امیر سیم باشد

به مرتبه چهارم [illegible] و همچنین [illegible] و اگر امیر [illegible] و اگر [illegible] باشد امیر [illegible] کرده [illegible] علم [illegible]

و نقاره [illegible] چنانکه امیر اول [illegible] طوغ و امیر دوم و سیم و چهارم [illegible] طوغ و نقاره [illegible] بالا مرتبه

[illegible] طومان طوغ و چتر طوغ [illegible] **تزوک** [illegible] امر نمودم که [illegible] سپاه [illegible]

بردارند و هر نفری دو اسپ و یک کمان و یک ترکش و شمشیری و اره و تبر و جوال [illegible] و تیشه و ده سوزن و یک چرم [illegible]

و بهادران سپاهی هر پنج نفر یک خیمه بردارند و هر نفری جوشنی و خودی و شمشیری و ترکشی و کمانی و دو اسپ [illegible]

[illegible] و اون باشی [illegible] خیمه [illegible] و شمشیری و ترکشی و کمانی و پنج سر اسپ با خود داشته باشند و یوزباشی [illegible] خیمه

[illegible] اسب [illegible] شمشیر و ترکش و کمان و گرز [illegible] و مینگ باشی [illegible] خیمه و سایبان

و سلاح [illegible] و خود و نیزه و شمشیر و ترکش و نیزه [illegible] بردارند و امرا [illegible] خیمه [illegible] و سایبان [illegible]

[illegible] و امرا [illegible] بردارند [illegible] امیر اول و دوم و سیم و چهارم [illegible] امیر الامرا [illegible]

[illegible] خیمه [illegible] سایبان [illegible] و امیر اول [illegible] اسب و امیر دوم

[illegible] اسب و امیر سیم [illegible] و امیر چهارم [illegible] اسب [illegible] امیر الامرا [illegible] اسب [illegible]

[illegible] هر یک شمشیر [illegible] و نیزه [illegible] و خنجر [illegible]

[illegible] باشند **تزوک** [illegible] امر نمودم که در [illegible] سپاهیان و امرا [illegible]

[illegible] و اون باشی [illegible] شمشیر [illegible] حاضر باشند [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible] سلاح [illegible] اسب [illegible] حاضر باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible] حاضر باشند [illegible]

[illegible] امر نمودم که در معارک [illegible] امرای دوازده گانه [illegible] و اون باشی [illegible]

[illegible] سلاح [illegible] حاضر باشند [illegible] دوازده [illegible]

فوج سه حصه حصه‌ای در برانغار و حصه‌ای در جوانغار و حصه‌ای در پیش قراول و حصه‌ای در عقب تعین نمایند و نوبت به نوبت

متعدد الحقوق سنگ اندازند و بر یک فوج از افواج چهارگانه براولها از جانب هجوم آورند و هر براول

قراولها را تعیین نموده سررشته جنگ را بهشیاری از دست ندهند و خبرها رسانند و امر نمودم که طرف از اطراف

لشکر و اطراف کوتوالها مقرر داشته چون دشمن بیابد از ایشان متفق باشند و در سوم از ارذال و اوباش لشکر

باشند که چون از لشکر او هزیمت یابد از ایشان جواب گیرند و امر نمودم که چهار فوج حصه کچی ضبط دار آمده

اگر کسی با متعلقان و مجموع فوج نباید از عهده برنیاید و اگر اهل لشکر بخوبی زود جواب گیرند و امر نمودم که سیم حصه

لشکر در هزیمت نگاهبان باشند و سرهم با متفق باشند و در حصه در هزیمت رکاب خاص حاضر باشند تزوک وزرای دیوان

امر نمودم که چهار وزیر در دیوانخانه در حضور حاضر باشند **اول** وزیر مملکت و رعیت این وزیر مهمات و معاملات مملکت

و احوال رعیت و محصول و حاصل و ولایات و مداخل و مخارج و آبادی معموری بعرض رساند و ملک را

بعرض رسانند **دوم** وزیر سپاه که علوفه سپاهیان و خواه نباشد تعرض رساند و از احوال ایشان

آگاه باشد که پریشان نشوند و عوض اسپان سپاه به معرض دیوان **سیم** وزیر سپاه و حراست که احوال غایب

و فوت و فرار و ترکه حاج اموال آنها که از سر به عنوان بود مرا خبر دهند و آنچه از وظیفه چرا که

از مال اهل جمع آن ضبط نمایند بطریق امانت نگاهدارند و آنچه اموال غایب و امرات به وارثان بدهند

برسانند **چهارم** وزیر کارخانه‌ها سلطنت که از دخل و خرج جمع و جمع خواند و در آن باب آگاه باشد و امر نمودم

که سه وزیر به سرحدها و ممالک خالصه تعیین نماید که سررشته معاملات ملک و ولایت نگاهدارند و از ضبط وزرا

نبع از وزیران چهار باشند که معاملات و مهمات ارباب اشغال و دیوان سپاه انجام داده بعرض رسانند و امر

نمودیم که عرض بیگی مقرر باشد که عرض احوال سپاه و رعیت و داد خواهان و ظلم‌های مستمره هر ملک و آنچه از

مهمات خصیص باشد انجام رسد بعرض رسانند و امر نمودم که صدر الصدور مستمری مالک سادات

ارباب وظایف و اوقاف بعرض رسانیده باشند و قاضی الاسلام امور شرعیه و قاضی احداث امور عرفیه را

بعرض رسانند و امر نمودم که در مجلس خاص امرا و ملوک و منصب‌داران ملک و تغییر و تبدیل و تعیین سپاه و امرا

مشاورت و تدبیرات بعرض رسانند و امر نمودم که منشی محرم که صاحب اسرار و ثواب عاقل که تقسیم را بر تحقیق

و مستمرات را تعیین نشسته باشند و امر نمودم که مجلس نویسان تعیین نمایند که نوبت به نوبت در دیوان مجلس حاضر

بوده و آنچه از مهمات و معاملات خصیص باید مشخص شود صورت واقعه را نوشته نگاهدارند و آنچه بعرض رسد

بر حکم آن کنم و آنچه در مجلس مذکور شود از امور کلی و جزوی همه را ثبت نموده باشند و قید نمایند و امر نمودم که به هر کارخانه

از کارخانه‌های سلطنت نویسنده تعیین نمایند که اخراجات و مداخل آن را بنویسند و نوشته باشند تزوک ایلات

ایماقات و ایلات امر نمودم که امیر الوس و توقات در هنگام سیاق از هر کدام بی‌کسی را که ولایت و اولاد چون خویشاوند

دارند خانه مقرر کرده باشند که در سپاه بگیرند و آنچه علوفه خود خواسته در زمینی که در آن آن وقت داشته

باشند در وجه علوفه ایشان مقرر باشد و با امرا الوسات بر عهده دیگر بر سد و ایشان و اخراجات از رسات

و توقات خود بیرون در سیاق حاضر آورند و امر نمودم که از جهت چپ ادوات محیط ضبط در آن مقرر داده اندیشه

منفعلانه که از جهت زر کمی خیمه باشد بدان سربرقان از عرض خان جلایر و تکش و وزیر منصب سیاه و امرا

امرای [illegible] الامارت [illegible] الوس برلاس چهار کس را امیر الامرا ساختم و امیر [illegible] کرده [illegible] بدخشان را

از اولاد دوستم و امیر [illegible] و امیر [illegible] و امیر [illegible] که بایشان سرحد مملکت از اولاد دوستم و صد نفر دیگر را

از الوس برلاس [illegible] ساختم و امیر [illegible] برلاس [illegible] امیر [illegible] کردانیدم و امیر [illegible]

امیر [illegible] کردانیدم و از الوس [illegible] را [illegible] ساختم و بیست نفر [illegible] باشی [illegible]

از الوس [illegible] امیر [illegible] کردم و بیست نفر را [illegible] باشی [illegible] که از الوس [illegible]

امارت [illegible] از الوس [illegible] امارت [illegible] از الوس [illegible]

[illegible] امارت [illegible] از الوس [illegible] امارت دادم و از الوس [illegible] امیر [illegible]

امیر [illegible] از الوس [illegible] امیر [illegible] که [illegible] بود امیر الامرا [illegible]

[illegible] امیر [illegible] از الوس [illegible] را امارت [illegible] دیگر که

[illegible] بجهت ایشان [illegible] الوس ساختم که در وقت [illegible] حاضر شده [illegible] تزوک

[illegible] **تزوک سلوک ذکر** و معاشرت صاحب ذکر [illegible] آنچه [illegible] صاحب

خود چشم داشت صاحب [illegible] چشم داشت [illegible] در خدمت صاحب [illegible]

[illegible] اگر صاحب [illegible] اول [illegible] نقصان [illegible] صاحب خود [illegible]

[illegible] صاحب اخلاص [illegible] اخلاص کار کند [illegible] اخلاص [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اخلاص [illegible] باشد [illegible]

الاعتقاد [illegible] اخلاص [illegible] صاحب [illegible] که [illegible] آنچه [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] البته در کار [illegible] دوستی [illegible]

کار [illegible] ذکر [illegible] که در وقت [illegible]

[illegible] کار [illegible] باشد [illegible]

[illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اخلاص و اعتقاد [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] غنیم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] غنیم [illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] غنیم [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] در وقت کار

[illegible] صاحب [illegible] خدمت [illegible]

اگر در وقت کارزار پیش آید علامت جنبانیدن کند و امیر [illegible] دارد و از دیگری اندرون [illegible]

با دشمن را [illegible] درست سازد و در این حس خواجه کار را صاحب [illegible] آمده [illegible]

و چاکران باید [illegible] دیگری که دشمن غالب شود و صاحب [illegible] همچنین [illegible]

دیگری شمشیر زند و غنیم را بشکند [illegible] ارباب عرض [illegible] نشسته و کاردی [illegible]

و جامه [illegible] بر [illegible] و [illegible] چون [illegible]

[illegible] و مرحمت بر [illegible] غنیم [illegible] ایشان [illegible] سرداران لشکری

[illegible] شده [illegible] ایشان [illegible] گردانیدم

[illegible] غنیم [illegible] از [illegible] و [illegible]

[illegible] امیری که در وقت [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] و مرحمت [illegible] در [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] امیر [illegible] و [illegible] امیر [illegible] گردانیده [illegible]

[illegible] و امیر الامرا [illegible] ملک [illegible] دشمن **تزوک** سلوک و معاش [illegible] دشمن [illegible]

ملک [illegible] در [illegible] جلوس [illegible]

که امرای [illegible] و امرای قشونات [illegible] و [illegible] و [illegible] کشیده

[illegible] که گذشته [illegible] جهان [illegible]

[illegible] هر کس [illegible] و [illegible] جهان [illegible] [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] امرای [illegible] که [illegible] شاه [illegible] گشته [illegible]

جهان و اخلاص [illegible] جون [illegible] رسید [illegible] که [illegible]

[illegible] که در [illegible] مقام [illegible] و احسان که [illegible]

و احسان [illegible] در [illegible] چون [illegible] کار [illegible] ایشان [illegible]

دولت [illegible] در [illegible] **تجربه و آزمایش** که دولت [illegible] که [illegible]

و دشمن [illegible] دولت [illegible] که [illegible] چنانکه [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] ایشان [illegible] **تجربه و آزمایش** که دشمن [illegible] دولت [illegible]

[illegible] امیر [illegible] و آنچه [illegible] دشمن [illegible] امیر [illegible] دشمن [illegible]

چون [illegible] و [illegible] دشمن [illegible]

[illegible] دولت [illegible] که [illegible] دشمن [illegible] دولت [illegible]

احسان [illegible] دولت [illegible] که [illegible]

تزوک اجلاس و دیوان [illegible] مقرر نمودم که [illegible] [illegible] بر [illegible]

[illegible] سادات و قضات و علما و فضلا و مشایخ و اکابر و اشراف بر طرف دست راست جلوس نمایند

و امیر الامرا و بیگلربیگی و امرا و تومانات و امرای [illegible] و امرای [illegible] و قشونات [illegible] [illegible] [illegible]

مطابق مراتب خود طرف دست چپ حوالی من بنشینند و بهادران و دلاوران که درین دولت در معارک حرب جانفشانی نموده
اند و بزرگان و کلانتران قوم و الوس ملک در عقب دیوان صف زده بنشینند و بهادران که خطاب بهادری یافته
باشند و جوانان شمشیرزن در عقب سر سلطنت طرف دست راست بنشینند و قراول و بیکیان بر طرف
دست چپ عقب تخت حکم نشستن کردم و امیر جنداول را در پیش روی اردو جا دادم و محرم و جنداول بر در بارگاه
پیش تخت ایستاده باشند و همراه در چپ و راست به ایستند و سایر سپاه و خدم و حشم برابر تخت صف زده
ایستاده باشند و همچنین هزاره هزاره و امر نمودم که چهار امیر در چهار طرف دست راست و چپ و پیش و پس مجلس را
نزدیک و بسته و حکم کردم که هر مجلس بزرگ در آن هزار طبق آش و هزار نان در مجلس عام بکشند
و هزار طبق در مجلس خاص حاضر آرند و آنچه را با طبق با نفس امرا و سپاه و سرداران نام بنام نظر شد **تزوک**
ملک گیری در هر ملکی که جور و ظلم و فسق پیدا شود سلطنت که رحمت عدالت و نیت و فتح و رفع
ظلم بسته با آن ملک در کار دانستم و حق تعالی بغیر آن ملک را از ظالم بگیرد و عادل ابسپارد چنانچه ملک ماوراء
النهر را از دست ظالم از دست عدالت اتراع نمودم و هر گاه که ضعیف شد و نزدیک گردید
خوارا مجوز عادل دانسته بر خاص عدالت گرده بنده و سلطنت ملک گیری است و رواج شریعت
دین محمدی صلی الله علیه و آله گرده آن ملک در آید که برکت حضرت رسالت پناه چنانکه ملک دارالملک شیراز را
از سلطان محمود چیره قوی دست و معروف و ساکنان اتراع نمودم و دین شریعت را رواج دادم و تنبیهی آن نادیدنی
خواب ساختم و هر ملکی که مرکز فساد و ساکنان آن ملک تباهی کردند و از آزار باشند و واهمی ایالت بود را

از والی خود منحرف میگردد و ملک سیستان است که آن ملک را بجهت انحراف در تصرف و مجدد نقض فرمان ملک
خراسان غیاث الدین قبله ملک خراسان را ماخوذ و و قتی بر کشیش که و در هر جایکاه و بند و قیدش نمود
لهی امیر ایل و سپاه در جهت بطور و متفرق شوند و ملک ملکیت نزدیک رسیده باشد چنانکه
با آن ملک در کار آورده چنانکه ملک عراق عجم را از قبضه مالاغره و ملوک تاجیک ساختم و ملوک طوائف را بر انداختم
و سنه های خوار ایشان کرده که برین درین جهت عدل سلطنت را در تحت ناب ساختم و دادم و در هر جا که عقاید
اهالی آن ملک را در عقاید ضال دیدم حضرت سید المرسلین بتغییر و برسالت علیه السلام است و در ولایت شام که مخالفت
و اهالی ایشان از عقاید ایشان را آوردم چنانکه ملک شام را در آوردم و جماعتی که بد عقاید بودند ایشان را انتقام بردادم
و چون شروع در ملک گیری کردم چهار امر را پیشنهاد خاطر خود ساختم **اول** در امور ملک گیری مشورت کنیم
و درست بکار بردم **دوم** اندیشه و حزم و احتیاط را پیش نمودم تا آنکه در کارها غلط نکردم و در سنه الهی یک
که راست و درست اختیار مزاج و طبایع هر جماعت را بنظر آورده و موافق مصلحت ایشان سلوک کرده عالم تعبیر نمودم **سوم**
سعید و مرده مردانه جسمت و شجاع و مردانه بنمود متفق ساختم و ایشان در اتفاق برشته بودند و گاهی جمع
ایشان متفق بودند و نیت و هری و کار و کردار ایشان همه با یکدیگر متفق شده اتحاد را با هم داشتم و بایکدیگر شده اند
با ادام و تنها و سنه دست اندازی بکار بر نمیدارند **چهارم** کار امروز را بفردا نمیداختم و در هنگام رزم زمین گیر و گاو
و در زمان درشتی درشتی بکار بردم و در وقت تأنی شتاب نکردم و در کار شتاب درنگ ننمودم و کار رفته پیر نشد
انجام دهم و شمشیر نکشیدم و در روز با کارها بیحاصل فرو نمیگذاشتم در ملک گیری علم و شمشیر در جای نگاه کردم

۳۸

و در پیش بردن امور مملکت تفکر کردم و مشورت انجام دادم و تدبیر [illegible] و طریق جنگ کردن را [illegible] اندیشه می‌کردم
که از کدام راه در آیم و کدام طرف برآیم و در مقابلات سپاه [illegible] چنان [illegible] هر کس [illegible]
دشمنی که [illegible] ایشان مدارا کردم [illegible] ایشان را [illegible] داشتم که اول
رب العالمین است [illegible] از دنیا [illegible] به حکم خدا و رسول خدا
[illegible] اول [illegible] حضرت [illegible] رسول [illegible] شد
از ملک خدا اخراج [illegible] در ملک خدا عدالت [illegible] دیگر [illegible] ملک [illegible]
[illegible] و [illegible] ملک خدا [illegible] در عالم [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] و [illegible] عالم [illegible] ظالمان [illegible]
در [illegible] ایشان [illegible] غضب [illegible] الهی [illegible] باشد که [illegible] الهی [illegible]
[illegible] بشنود [illegible] دولت [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] رعایا [illegible] و [illegible] ملک [illegible]
و [illegible] ظالمان و [illegible]
[illegible] نعمت [illegible] که [illegible]
از ظلم [illegible] شکر نعمت [illegible] و چون [illegible] شکر الهی [illegible] باشد
و نعمت خدا و رسول [illegible] و [illegible] غضب و سخط الهی [illegible] که [illegible] ملک

[illegible] از جنگ ظالمان و بدکاران [illegible] و ملاحده و [illegible] و فاسقان [illegible] برآوردم و دروغ [illegible]
از جهت بر هم تزوک ملک گیری هر کدام مسخر ساختم عزیزان ملک را عزیز داشتم و سادات و علما و فضلا و مشایخ را
تعظیم و احترام نمودم و [illegible] وظیفه و [illegible] بایشان مقرر داشتم و [illegible] ولایت را [illegible]
[illegible] ظالمان [illegible] داشتم [illegible] ملک [illegible] راه [illegible] دادم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] داشتم [illegible] ملک اخراج نمودم [illegible]
[illegible] داشتم [illegible] رعایا [illegible] رتبه عالیه [illegible] دادم و [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] داشتم و طریق ظلم و ستم [illegible] و حاکم هر ملک را که مسخر کردم [illegible] حکومت دادم و [illegible]
[illegible] حاکم عادل [illegible]
[illegible] ایشان تعیین نمودم و امر کردم که دزدان و قطاع الطریق هر ملک را [illegible]
[illegible] ملک اخراج نمایند و [illegible] ملک اخراج نمایند [illegible] قصبه تعیین کنند
[illegible] رعیت و سپاه [illegible] باشد [illegible] امر نمودم که [illegible]
تعیین کنند که [illegible] و [illegible] مسافرین [illegible]
[illegible] و [illegible] امر نمودم که [illegible]
[illegible] و [illegible] ساکنان [illegible]
[illegible] و [illegible] امر نمودم که [illegible]

نبوده باشند معاف کنند و چهارپایان و اطلاع و رعایا نگیرند و در جمیع امور بطریق عدل در سلوک و معاش میانه اعتدال نگاه دارند و

امر نمودم که لشکریان بر حسب وظیفه مقرر که گذشته از رسم که عرضه داده باشند تزوک خبرداری و آگاهی از احوال رعیت

و مملکت و عموم سپاه امر نمودم که سرحدی و ولایتی و شهری و لشکری خبرنویس تعیین نمایند که از اعمال و

افعال حکام و رعیت و سپاه و لشکر بیگانه و مداخل و مخارج اموال و خالصه و در آمد و رفت مردم بیگانه و

آمد و رفت ایلچی به مملکت و سلاطین همسایه و اعمال و افعال ایشان و حرکات علما و فضلا که از بلاد بعیده رو

بدرگاه ما آورده باشند تحقیق کرده به راستی و درستی بدرگاه ما نویسند و اگر خلاف نمایند و در قرار واقع ننویسند

انگشتان اخبارنویس را قطع نمایند و اگر اخبارنویس کار سپاهی را پوشیده داشته و در لباس دیگر نویسند

دست او را قطع کنند و اگر درو خبر اخبار به تهمت و غرض نوشته باشد او را به قتل رسانند و امر نمودم که هر کس در سرحدی

و هر جهت باشد به عرض رسانند و امر نمودم که گویا از نقل جماعه سوار و پیاده و شتر و جمازه بهم رسانند برای تعجیل خبر

که اخبار ممالک سرحد و اراده و مقاصد سلاطین همسایه را تحقیق نموده بتعجیل به حضور ما رسانند تا پیش از وقوع واقعه علاج آن نمایم

چنانکه خبر جنگ توقتمش خان را اول کس به من رسانید و بیست و دو منزل به پایه سرخس رسیده و بفضل الله و استعانت آن جناب بر او غالب شدم

و همچنانکه در وقتیکه تسخیر ممالک هندوستان عازم شدم مرا خبر رسانیدند که در نواحی هندوستان حاکم والی

متشکل شده چنانکه سارنگ برادر ملو خان در سر زمین ملتان علم حکومت برافراخته و در نواحی لاهور شیخا

کوکر جمعیت نموده و مبارک خان در نواحی قنوج دعوی سلطنت برداشته و در ولایت دهلی در رایات هندوستان شخصی

محمود نام دعوی سلطنت برافراخته و نقش تسخیر آن ملک بر من عرضه داشت تسخیر آن ملک در نظر من آسان نمود و در نظر

مملکت تسخیر ممالک هندوستان را مسخر ساختم چون به من رسید که قیصر روم به بعضی از ممالک من

ترک تازی نموده و کرجیان از عهده خود تجاوز نموده بعضی قلاع و لشکر را در آنجا گرامی داشته قلعه بند و قلعه

کرده اند خود متوجه آن گشته کرجیان را در بند توقف نمودم در ملک ایران فتح قلعه ها در پیش گرفته و از آنجا به هندوستان

افغانان و کوه نشینان را در ماورای النهر توقف نمودم و از آنجا تسخیر روم و کرجستان نمودم و جمیع ممالک را مسخر

ساختم تزوک معاش مرتاضان و بیکسان و علما و فضلا و ارباب صلاحیت و زهاد و اولیا و بزرگان دین امر نمودم هر مملکتی که مسخر کردم

سپاهی که در آن ملک باشند و پناه آورده تو کرکسی نزد و صاحبان ... و رعایا و متوطنان آن را به ایلاد داشت

و قوت و قدرت و امیری محافظت نمایند و اسباب و اموال ایشان را آزار نرسانند و حکام و علما و داعیان که دارند

آن مملکت به دست آورده ضبط در آورند و سادات و علما و فضلا و مشایخ را که بر اشراف مال داشته باشند و آنکه صاحب

و کارخانه و دهقانان را در رعایا را استمالت دهند و در رعایا را در میان آنها رسانند نگاه داشته و سپاه را از کتب

و استعداد خوب که تجارت خود به خواستند امر نمودم که سادات و علما و مشایخ و فضلا و درویشان و آنکه منصب و مهر ملک تعمیر آن

سیورغال و وظیفه و ادرار و رسوم دهند و فقرا و عجزه و مساکین را معاش مقرر دارند و امیر و مشایخ و سید و صاحب وظیفه

معین کنند و خوش و درویش مقرر دارند اول بروضه مقدس امیرالمؤمنین شاه مردان علی ابن ابیطالب علیه

السلام و حالی چه در نجف اشرف وقف نمایند و در روضه منوره امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام و روضه

سلطان علی ابن موسی الرضا علیه السلام حالی چه در عراق از جواهر و غیره حاصل به آن وقف نمایند و درویش و درویشان را که در

بلده مقرر رسانند و بتعمیر مزارات و مقابر مشایخ ایران و توران انجام مقرر است معین دارند و امر نمودم هر مملکت

آن مستعمر گردد که این ملک [illegible] مقرر دارند و [illegible] تنخواه کنند که دیگر [illegible]
سازند و اگر [illegible] معامله که اول کنند ایشان را [illegible] نفرستند [illegible] تحصیل مال [illegible]
[illegible] ضبط در ملک امر فرمودیم که مال [illegible] از رعیت بگیرند [illegible] که موجب خرابی و ویرانی
مملکت نشود که [illegible] رعیت موجب [illegible] خوانده است [illegible] نقره [illegible] نقره [illegible] موجب [illegible]
مملکت و سلطنت است امر فرمودیم [illegible] که مستعمر گردد [illegible] در اقسام [illegible] حاصل و واصل [illegible]
ملاحظه نمایند اگر رعایا [illegible] راضی باشند برضای ایشان عمل نمایند [illegible] جمع [illegible]
امر فرمودیم موافق خراج حاصل [illegible] بگیرند [illegible] چنانچه اول [illegible]
که در آب کاریز و چشمه [illegible] کرده باشند [illegible] ضبط نمایند
و آنچه حاصل [illegible] باشد [illegible] رعیت [illegible] ضبط نمایند و اگر رعایا [illegible]
راضی باشند آنچه [illegible] باشد موافق [illegible] رعیت [illegible] موافق [illegible]
برسانند و اگر رعیت [illegible] راضی [illegible] حاصل [illegible] دوم و سیوم [illegible] اول
[illegible] و جریب [illegible] جمع [illegible] نصف [illegible] نصف [illegible] و آنچه [illegible]
بگیرند و اگر رعیت [illegible] راضی نشوند [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] رعیت [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] باشد

جریب نمایند و آنچه [illegible] رعیت [illegible] و سایر [illegible]
و نصف [illegible] موافق [illegible] و اگر رعیت راضی نشوند [illegible]
و امر فرمودیم که [illegible] رعیت [illegible] اطلاق نمایند و اگر [illegible] محتاج شوند [illegible]
[illegible] رعیت [illegible] و امر فرمودیم که
هر کس [illegible] آباد کنند [illegible] در [illegible]
اول [illegible] آنچه رعیت برضای خود [illegible] در سال سیوم موافق [illegible]
و امر فرمودیم که [illegible] رعیت [illegible] موجب [illegible] رعیت باشند [illegible] رعیت [illegible]
باشند [illegible] که کمال [illegible] و مواضع خراب که صاحب [illegible]
در [illegible] نمایند و اگر صاحب [illegible] باشد اگر [illegible]
[illegible] و امر فرمودیم که در مواضع خراب کاریز [illegible] عمارت نمایند [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] و [illegible]
[illegible] رعیت [illegible]
[illegible] و امر فرمودیم که در [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و امر فرمودیم

و هر کدام را سرداری تعیین نمایند اول وزیر رعیت آنچه از رعیت تحصیل شود و اصلاحات املاک بر آن دارد دوم

وزیر سپاه که مواجب سپاهی و جیره و علوفه ایشان برساند سیم وزیری که ضبط اموال غایب و باقیمانده و مرده

و هاربان و حیوانات ضبط اموال متوفی و میراث و ایتام باز به قاضی و شیخ الاسلام

جمع سازند و امر نمودم که اموال اموات را به وارث رسانند و اگر وارث نباشد در ابواب خیر صرف نمایند

و بایکو ... نموده شد **تزوک جنگ و جدال دادن و آراستن معرکه و صف آراستن و فوج شکستن** امر نمودم که اگر غنیم از دوازده

هزار سوار کم باشد در این جنگ امیر الامرا سردار باشد و ده نفر امرا را بدو ملحق سازد و ... همراه نمایند

و ... باشی و ... باشی و یوزباشی و ... که شده و مصاف به جانب غنیم پیش از غنیم برود

شده جز فوج ... امر نمودم که لشکر را ... فوج مرتب سازند بدین ترتیب اول یک فوج در هراول

فوج دیگر جوانغار سر فوج ... اول یک فوج ... و یک فوج برانغار ... به هراول ... و ...

و شقاول و همچنین فوج جوانغار ... سر فوج هراول چپاول شقاول و امر نمودم که امیرالامرا در زمین جنگگاه

چهار چیز را نگاه دارد اول آب ... دوم زمینی که سپاه را نگاه دارد سیم بر غنیم

شرف و آفتاب در برو نباشد تا شعاع آفتاب چشم سپاه را خیره نگرداند چهارم پیش روی جنگگاه

گشاده باشد و امر نمودم که پیش از جنگ ... صف ... آرایش افواج امر نمودم که قدم پیش گذارند

... که ... باشد ... خود ... از ... و ... درست ... باشد و امر نمودم

که چون نظر سپاه بر افواج غنیم افتد ... و اگر ... لشکر ... که سرداران

کننده اند عفو تقصیرات ایشان نمایند و ... و امر نمودم که سرداران لشکر

با اشخاص ... که سپاه ... لشکر غنیم را ملاحظه نمایند و سرداران ... از طرف غنیم ... نمایند

لشکر سپاهی ... که ... دشمنان ... غنیم ... که ...

... جنگ ... اضطراب ... جنگ غنیم ... فوج ...

... که ... در ... غنیم ... اول ...

... سپاه ... که ... ایشان ... و امر نمودم که غنیم را

جنگ ... امر نمودم که چون غنیم ... سرداران ... و ...

فوج ... سرداران ... که افواج را ... سرداران ... که در ... کم ...

و ... سرداران ... که فوج ...

... که ... جنگ ... که چون ضرب شمشیر ...

فوج غنیم ... در ضرب ... سرداران ... که فوج اول هراول غنیم ... هراول ...

... از عقب هراول ... هراول ... که ... افواج غنیم ... اگر ... هراول

... فوج اول ... فوج ... فوج ... اگر فتح ... فوج ...

... فوج اول ... فوج ... سرداران ... جنگ ...

... و معرکه ... چون ... ضرب ... غنیم ... شکست ... فتح ...

و سردار راست که تیز جلوی نکند و لشکر را کار فرماید و خود را به کاری فرو نبرد تا او را [illegible] گشته نشود

سردار را منصب و مرتبه جزوی که غنیم بگیرد و هیچ سردار راست که [illegible] کار کند و تعجیل از شیطانست و [illegible]

کار او فرموده برابر ترتیب صف که دادم فرموده‌ام که اگر لشکر غنیم از دوازده هزار زیاده باشد فوج هراول [illegible]

[illegible] سردار باشد فوج هراول برانغار [illegible] در رکاب [illegible] فوج هراول

جرانغار [illegible] فوج برانغار [illegible] فوج جرانغار [illegible] سردار [illegible] قول [illegible]

[illegible]

[illegible] امرا [illegible] قوشون [illegible] افواج [illegible]

[illegible] سردار [illegible] غنیم [illegible]

[illegible] غنیم [illegible]

[illegible] فوج [illegible] جنگ [illegible] غنیم [illegible]

[illegible] سردار [illegible] جنگ [illegible]

فوج [illegible] سردار راست که بدین ترتیب

[illegible] فوج [illegible] سردار راست [illegible] غنیم [illegible]

[illegible] سردار راست [illegible] جنگ غنیم [illegible] میدان جنگ [illegible]

[illegible] سردار راست [illegible]

[illegible] سردار راست که اگر غنیم [illegible] سردار [illegible] نیز بسته شده [illegible]

[illegible] فوج [illegible] سردار راست [illegible] هراول [illegible]

هراول چنداول [illegible] هراول [illegible] فوج [illegible] فوج اول [illegible]

[illegible] غنیم [illegible] هراول برانغار [illegible] غنیم [illegible]

[illegible] فوج اول برانغار و فوج [illegible] جرانغار را [illegible] افواج

[illegible] سردار راست که افواج [illegible]

[illegible] غنیم [illegible]

[illegible] دارد [illegible]

[illegible] ترتیب [illegible] فوج هراول [illegible] که اگر غنیم [illegible] هراول چنداول هراول [illegible]

[illegible] فوج اول چنداول و فوج [illegible] چنداول و فوج اول

[illegible] هراول برانغار [illegible] هراول برانغار [illegible]

جرانغار [illegible] فوج اول برانغار [illegible] فوج اول [illegible]

[illegible] امرا [illegible]

[illegible] سازند [illegible]

[illegible] فوج [illegible] امرا [illegible]

فوج قول صف بسته و در برابر آن و غیر آن پیش دست راست قول افواج جداگانه آراسته کرده بودند و پس از

و همچنین پیش دست چپ قول افواج مرتب دارند و افواج طرح داده که هر جا مدد باید رسید کمک نمایند و در برانغار

فوج شش فوج مقرر ساختند یک فوج دیگر هراول برانغار باشد و همچنین امر نمودم که شش افواج برانغار مقرر دارند و چنداول

نام کرده و یک فوج دیگر را آراسته هراول چنداول کنند و همچنین در شش افواج جرانغار شش فوج تعیین نمایند و

سقاول نام نهند و یک فوج آراسته دیگر هراول سقاول کنند و در پیش افواج چنداول و سقاول شش فوج از امرای

کار کرده و جهاندیده آماده آراسته هراول بزرگ مقرر دارند و یک فوج سوای این شش فوج هراول مقرر کرده هراول

تعیین دارند هراول هراول نام کنند و قراول پیکره با جماعت بهادران دست راست و چپ هراول هراول

مقرر دارند که چون لشکر غنیم رسیده نمودار شود امرای افواج جنگ کار نمایند که برای خبر ایشان رسیده دست

برد نمایند که چه نشسته و آماده جنگ شده با ایشان رسیده روش غنیم را دریافته به جنگ درآیند و ببینند که غنیم

هنگام با جنگ درمی آید آنها برابر ایشان رسیده و بهره ای که غنیم رسیده و دو از پیش جنگ نبرد

مردم که چون هراول جنگ با دست هراول افواج شش گانه خود را متعاقب گیرد جنگ در اندازد که چون شش

ضرب رسیده غنیم زده شود و به جنگ درآیند و امیر چنداول راست که شش فوج جداگانه

کمک رسیده و همچنین امیر افواج سقاول و همچنین شش گانه خود را با افواج پیش جنگ

ساخته و خود را به کمک الله و تعالی ضرب غنیم زده شکسته کنند و اگر جمعی از غنیم

غنیم که امیر برانغار را باید که هراول خود را برد و امیر جرانغار نیز هراول خود را برد و همچنین هراول

در دست راست لشکر غنیم آید چپ و اطراف کرده اگر غنیم غنیم باشد امیر جرانغار را باید که افواج خود را به ترتیب

غنیم برابر دارد که خبر رسد که افواج غنیم از افواج ما بیشتر رسیده امیر برانغار و جرانغار خود با شمشیر جنگ در

دشمنان شوند و اگر در آن وقت امیر برانغار و جرانغار زبون نمایند امیرزادگان که طرح برانغار و جرانغار هستند

که طرح جرانغار غنیم را تکان آورده باید که نظر ایشان بر سردار و علم دار باشد و شجاعت و مردی صف شکن غنیم

کرده و قصد کرد سردار غنیم نمایند و کوشش کنند که علم غنیم را نگونسار کرده باشند و اگر با وجود این همه غنیم قایم

در آن وقت باید افواج متفرقه بهادران قول را که در عقب قول آراسته شده اند حکم نمایم تا هجوم آورده

تزلزل نمایند و اگر در آن وقت هم فتح نشود سلطان که خود با تمامی قوشون و همت جنبه در حرکت آید

در جنگ قیصر کردم که با امیرزاده میرانشاه که سردار دست راست بود امر نمودم که دست چپ قیصر را درهم شکست و امیرزاده

سلطان محمود خان و امیر سلیمان که امیر دست چپ بودند بر میمنه و دست راست قیصر هجوم آوردند و امیرزاده

ابوبکر که امیر فوج طرح دست راست بود حکم کردم که بر قلب درآید و هر که پیش آید بر او تاخت آورد و

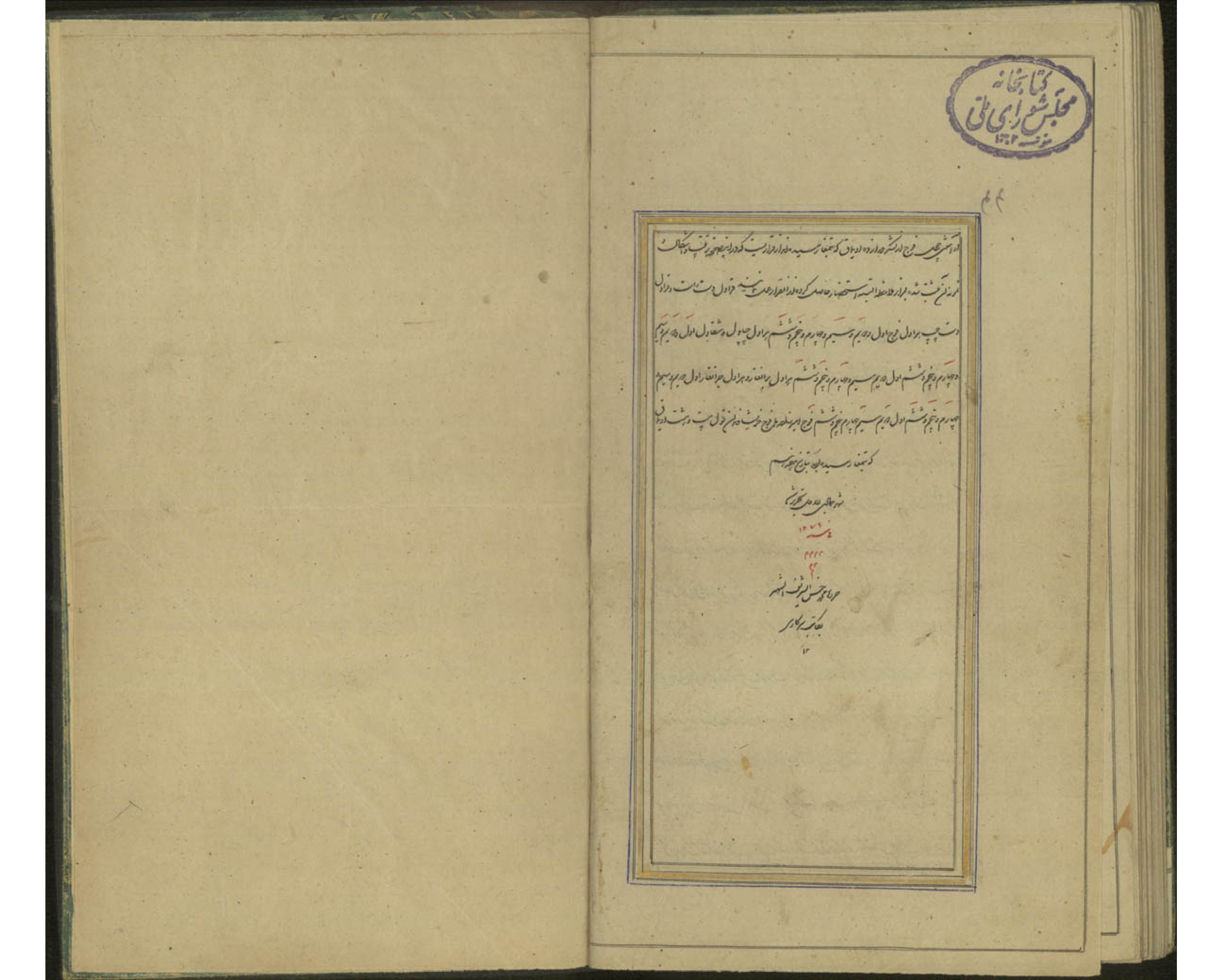
افواج قول و لشکر را داد و با جماعت از دست دیگر طرف قیصر آورده و در حمله اول لشکر و افواج قیصر را تار و مار ساخت و سلطان

محمود خان متعاقب قیصر شتافته و دلاوران سپاه که در رکاب من حاضر آمدند و در عقب خان روانه شدند و از همه بیشتر

دادم و فرمودم که علم ورین ... ساختند و اگر غنیم فراغ کرده افواج چنداول و سقاول برانغار و جرانغار را با هم

خود با افواج قول رسیده سلطان بلدرم را به کمک شجاعت در رکاب مبارز که نیز در خون دشمن غوطه خورد غنیم

چنانکه ترتیب جنگ شده منظور نظر گردید که خود این رساله با اتمام رسیده و کلام ملک الملک و الاقرب



۴۸

از آنجمله ... فوج [illegible] که بتعداد رسیده ... [illegible]

[illegible] ... دست [illegible]

دست چپ برادل فوج اول دوم سیم چهارم پنجم ششم برادل چاپول [illegible] اول دوم سیم

چهارم پنجم ششم اول دوم سیم چهارم پنجم ششم برادل [illegible] اول دوم سیم

چهارم پنجم ششم اول دوم سیم چهارم پنجم ششم فوج [illegible] ... دست [illegible]

که بتعداد رسیده ... [illegible]

[illegible]

سنه ۱۲۷۶

[illegible]

حرره ... محمد حسن الشریف [illegible]

[illegible]

۱۳

